اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۶۰
دوره دوم
دوشنبه ۲۴ آذر ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

صلح و امنیت برای منطقهٔ خلیج فارس

هفتهٔ گذشته، در پارلمان هند، طرحی برای استقرار صلح و امنیت در منطقهٔ خلیج فارس از سوی لئونید برژنف، صدر هیئت رئیسهٔ شورای عالی اتحاد شوروی، پیشنهاد شد که به هیچ رو نمی‌توان آن را نادیده گرفت. شتابی هم که ایالات متحد آمریکا در ردّ آن نشان داد، در واقع، نمودار اهمیت و درستی هدفی است که این طرح تعقیب می‌کند و در ضمن از سوء نیّت آمریکا و متحدانش که می‌خواهند به سیاست نواستعماری غارتگرانهٔ خود در این بخش از جهان ادامه دهند پرده برمی‌دارد.

در شرایط کنونی حضور فزایندهٔ نیروهای مسلح آمریکا در منطقه و تکثیر پایگاه‌های نظامی امپریالیستی در جزایر و بنادر اقیانوس هند و دریای عمان

بقیه در صفحهٔ ۸

برنامه‌های عمرانی در رژیم گذشته بهانه‌ای برای چپاول ثروت ملی

دکتر قالی بافیان

" برنامه‌های عمرانی " در رژیم گذشته . . .

وقتی از برنامه‌های عمرانی صحبت می‌شود، به طور طبیعی شرایط صلح و سازندگی در مغز شنونده تداعی می‌شود و بسیار مشکل است که در نظر اول یک برنامهٔ عمرانی را با سوداگران مرگ و جنگ مرتبط دانست ولی وقتی شرایط عمومی کشوری ناهنجار باشد، حتی از برنامه‌های عمرانی نیز برای تامین نقطه نظرهای چپاولگرانه، سوداگری مرگ و خدمت به جنگ استفاده می‌شود. میهن ما از این لحاظ می‌تواند یک نمونهٔ بارز تلقی گردد و نویسنده در حد توان خود سعی خواهد کرد تا چگونگی استفاده از "برنامه‌های عمرانی" در جهت تخریب اقتصاد ملی و سوداگری مرگ را در ایران "آریامهری" شرح دهد.

البته باید توجه داشت سیستمی را که طی بیش از سی سال شکل گرفته مشکل بتوان در یک مقالهٔ کوتاه به طور کامل شکافت ولی می‌توان مشخصه های اصلی آن را نمایاند.

* * * *

پس از جنگ دوم، وقتی که تمام کشورهای اروپائی و تعدادی از کشورهای آسیائی، در اثر لطمات ناشی از

بقیه در صفحات ٤ و ٥

پیشدستی در وارد کردن ضربه اول یا استراتژی خودکشی

در سندی که در دوران "جنگ سرد" به ابتکار رؤسای ستاد مشترک نیروهای مسلح ایالات متحد آمریکا زیر عنوان "استراتژی هدف های دور" تدوین شد گفته می‌شود: "اصول سیاست ما باید بر این پیش‌شرطها متکی باشد: ما نمی‌توانیم بگذاریم که سیستم سیاسی مخالف با سیستم سیاسی ما زنده بماند. ما راه دیگری جز انتخاب استراتژی کاتون نداریم". منظور از استراتژی کاتون سخنان مشهور کنسول رم باستان کاتون است که گفته بود: "کارتاژ بایستی ویران شود" برای رهبری آمریکا "کارتاژ" این زمان اتحاد شوروی است. که یکی از وسائل نابود کردن آن حملهٔ ناگهانی با طوفانی از سلاحهای هسته‌ای است.

ضربه فنی ناموفق

اصطلاح "ضربهٔ نخست" در ترمینولوژی نظامی آمریکا بلافاصله پس از تهیهٔ بمب اتمی متداول شد. در آن زمان مفهوم این اصطلاح حمله ناگهانی اتمی به شهرها و تأسیسات صنعتی دشمن بود. ژنرال کراوس رهبر اجرای "طرح مانهاتان" (طرح ایجاد بمب اتمی) چنین گفت: "ملت آمریکا باید آمادگی داشته باشد که در صورت لزوم ضربهٔ اول را بزنند". تدارک

بقیه در صفحهٔ ۲

قتل عام در کامبوج

ژرژ ماته

ترجمه: محمد بهروز

در سال جاری شورای صلح مجارستان کتابی تحت عنوان "قتل عام در کامبوج" منتشر نمود که از جنایات رژیم سرنگون شده پل پوت ـ ینگ ساری در کامبوج پرده برمی‌دارد.

ژرژ ماته که این کتاب را "به یاد برادران بی کفن و دفن و بی قصاص کامبوج" نگاشته دربارهٔ ماخذ آن یادآور می‌شود: "من مواد این کتاب را براساس پرونده‌ها و شهادت‌های شاهدین محاکمهٔ جنایی سیاسی ژوئن ۱۹۷۹ در پایتخت کامبوج و همچنین براساس تجربیات شخصی خود جمع‌آوری نموده‌ام. این کتاب خطاب به کسانی است که امیدوارند، عشق می‌ورزند، و زندگی می‌کنند".

در کتاب نظم کاذب مائوئیست های کامبوج به دقت مورد تحلیل قرار می‌گیرد و نشان داده می‌شود که چگونه جریان های ضدسوسیالیستی با سوء استفاده از اصطلاحات و مفاهیم اصیل جنبش کارگری از "چپ" به آن حمله ور می‌شوند و با کالا های تقلبی خود ذهن های ساده را دچار ناامیدی و پریشان فکری می‌سازند.

از آنجا که این کتاب افشاگر تمام عیار نظام مخلوق مائوئیست ها در کامبوج است و به

بقیه در صفحهٔ ۳

بمناسبت ۳۵ ـ مین سالگشت نهضت دموکراتیک ۲۱ آذر: سبب ها و نتیجه ها

رژیم خودکامه پهلوی، که بوسیله امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا پی ریزی شده بود، همه مردم زحمتکش ایران را مورد بهره‌کشی بیرحمانه، جور و ستم، غارت و چپاول قرار می‌داد. اما مظالم اجتماعی رژیم، بویژه در استانها و شهرستانها، با تبعیضات ناروای ملی نسبت به خلق‌های مختلف کشور تشدید می‌شد. این سیاست منحوس از پدر به پسر به ارث رسیده، علی‌رغم شرایط مناسبی که برای گسترش جنبش دموکراتیک مردم پس از سقوط دیکتاتوری رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ در همهٔ کشور فراهم شده بود، باز هم همچنان ادامه داشت زحمتکشان مستضعف شهرها و دهات آذربایجان به جان آمده بودند.

مظالم اقتصادی با محرومیت های اجتماعی و ملی توأم بود. مردم آذربایجان از ساده ترین حق انسانی که تکلم و تحصیل به زبان مادریست محروم بودند. همهٔ طبقات و اقشار میهن پرست، آزادیخواه و مترقی از سلطه امپریالیسم در کشور به جان آمده بودند. حتی هیئتی که رژیم طاغوتی شاهنشاهی (حکومت قوام‌السلطنه) ۲۷ اردیبهشت ۱۳۲۵ به آذربایجان فرستاده بود اعتراف می‌کرد: "ضمن عبور از آن جاده (از فرودگاه تبریز به شهر) و دیدن مردمی که با لباس‌های ژنده و قیافه‌های چروک خورده به ما می‌نگریستند. به مظالم حکومت مرکزی ایران و غفلتی که در مورد انجام وظایف خود نسبت به سرپرستی مردم شهرستانها به کار برده‌اند تصدیق می‌نمودیم" همین هیئت چهارنفری ورود خود را به یکی از

بقیه در صفحهٔ ۷

رژیم های ضدخلقی در آمریکای لاتین رسواترین سند جنایت آمریکا

بنا به ابتکار سازمان های خلقی و اجتماعی دموکراتیک تعداد زیادی از کشورهای آمریکای لاتین تصمیم گرفته شد در سال جاری یک کارزار وسیع بین‌المللی به منظور افشای فعالیت های جنایتکارانهٔ رژیم‌های سرکوبگر ضدخلقی که در نیمکرهٔ غربی بیداد می‌کنند، ترتیب داده شود. منفورترین دیکتاتوری های جابرانه به اولیگارشی نظامی شیلی، پاراگوئه، گواتمالا و هائیتی مربوط است. در جریان این کارزار تاکید شد که رژیم‌های فاشیستی مذکور در مقیاس وسیعی به موهبت پشتیبانی واشنگتن سرکار مانده‌اند. زیرا موسسات نظامی آمریکا از حیث تسلیحاتی به مسلح کردن این رژیم‌ها مشغول‌اند و سازمان های جاسوسی آن در سرکوب توده های خلق که در برابر استبداد حاکم پایداری و مقاومت می‌کنند، شرکت فعال دارند. از این رو، در جنبش همبستگی با خلق‌های کشورهایی که قربانی سرکوب های وحشیانه‌اند توجه زیادی به افشای اشکال آشکار و نهان پشتیبانی قدرت های امپریالیستی از الیگارشی های مستبد آمریکای لاتین شده است.

اعتراضات برضد کوششهایی که برای تحمیل دارودسته‌های مستبد به خلقهای آمریکای لاتین بعمل می‌آید، در شرایطی که نیروهای ارتجاعی و افراطی در بسیاری کشورهای سرمایه‌داری و در راه رشد دست به تعرض متقابل زده‌اند، فعلیت ویژه‌ای کسب می‌کند. عقب گرد ایالات متحدهٔ آمریکا در برابر سیاست تشنج زدایی و سخت شدن سیاست خارجی واشنگتن روشنگر این واقعیت است که این کشور در حال حاضر، به نیروی نظامی و رژیم‌های ضدخلقی بیش از پیش تکیه می‌کند و بر این اساس می‌کوشد با تحکیم پایه‌های رژیم‌های ارتجاعی و ضدخلقی موانع "طبیعی" برای جلوگیری از پیشرفت اجتماعی و رشد روند های دموکراتیک بوجود آورد. این سیاست نه تنها موقعیت کشورهای قاره را در مجموع بلکه در کشورهایی که برای رهایی خود می‌کوشند سخت بغرنج می‌سازد و تهدید جدی برای دستاوردهای دموکراتیک خلقهای این قاره است.

"تجربهٔ جنبش انقلابی دهه‌های اخیر بخوبی نشان می‌دهد که اگر سلطهٔ سرمایهٔ انحصاری و رجال بیمقدار سیاسی اش واقعا بخطر افتد امپریالیسم در برابر هیچ چیز عقب‌نشینی نمی‌کند و همهٔ ظواهر دموکراتیک را به دور می‌افکند. در این صورت او حاضر است بدون گفتگو از بشردوستی، حاکمیت و هر چیز قانونی را لگدمال کند. تهمت زنی، ساختن افکار عمومی، محاصرهٔ اقتصادی، خرابکاری، سازمان دادن قحطی و خانمخرابی، اختلاس و تهدید، ترور، قتل رجال سیاسی و سرکوب ـ گریهای فاشیستی امروز از حربه‌های ضد انقلاب است که همیشه در اتحاد با ارتجاع امپریالیستی بین‌المللی عمل می‌کند".

امپریالیسم از این حربه ها در همه جا، مخصوصا در کشورهایی که جزء حاشیهٔ سیستم جهانی سرمایه‌داری هستند، استفاده می‌کند. امپریالیسم به روی کار آمدن رژیم‌

بقیه در صفحهٔ ۷

برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا و دفاع از میهن انقلابی متحد شویم!

بقیه از صفحهٔ ١

پیشدستی درواردکردن...

یك چنین آمادگی را در آمریکا شروع کرده اند نخستین طرح حملهٔ اتمی به ٢٠ شهر و تأسیسات نظامی شوروی که تحت عنوان "آسیب پذیری استراتژیکی روسیه برای حمله هوائی محدود" نامیده می شد در نوامبر سال ١٩٤٥ یعنی سه ماه پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی، تهیه شد. واشنگتن عجله داشت از موقعیت انحصاری خود در سلاح اتمی استفاده کند در سالهای ٤٠ یك رشته از اینگونه برنامه‌ها و طرح ها زیر عنوان های "چریوتیر"، "کوك ویل"، "کان‌پااودر"، "فیلیت وود" و "دراپ شوت" تهیه وتدوین شد. اما هیچ یك از این طرح ها نتوانست به مرحله اجرا درآید. علت چیست که آمریکا نتوانست به چنین جنایتی دست بزند؟ بسیاری از مورخان آمریکا آنرا باصلح دوستی سنتی و انسان دوستی کشور خود توجیه می کنند. اما باید پرسید: چرا این کیفیت ها رهبری آمریکا را از نابودی هیروشیما وناکازاکی و از خونریزی وحشتناك در کره، ویتنام و بسیاری دیگر از مناطق جهان برحذر نداشتند؟ پس معلوم می شود که علل دیگری وجود داشته است. وشاید عمده‌ترین آنها آنست که تا سال ١٩٤٩ که اتحاد شوروی هم توانست به سلاح هسته‌ای دست یابد، تعداد بمبهای اتمی آمریکا و وسیلهٔ رساندن این سلاح به هدف بسیار محدود بودند. طبق آمار منتشره از جانب آمریکا در آخر سال ١٩٤٨ ذخیره سلاح اتمی آمریکا ١٠٠ تا صدوپنجاه بمب اتمی بود. طبق محاسبات کارشناسان نظامی آمریکا این تعداد بمب اتمی برای حمله به اتحاد شوروی و "شکست نهائی نظامی" آن کافی نبود.

بلافاصله پس از آن که اتحاد شوروی هم به سلاح اتمی دست یافت به دستور ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا کمیسیونی ویژهٔ بررسی تأثیر این رویداد در ایالات متحده آمریکا تشکیل وبه تحقیق پرداخت در گزارشی که از جانب این کمیسیون تهیه شده چنین نتیجه‌گیری شده است: ما دیگر نمی توانیم روی آسیب ناپذیری شهرهای خود و بطور کلی قاره آمریکا در جنگ آینده حساب کنیم". باوجود این در وزارت جنگ آمریکا از اندیشهٔ پیشدستی در کاربرد سلاح هسته‌ای صرفنظر نکردند.

کلیهٔ برنامه‌های استراتژیکی آمریکا تا سالهای پنجاه هم بر بنیاد این اندیشه متکی بود. به گواهی روزنامهٔ آمریکائی "نیویورك تایمز" حتی در سال ١٩٥٢ ترومن رئیس جمهور آمریکا دوبار طرح امکان حمله اتمی به اتحاد شوروی و چین را بررسی نمود. اما در وزارت جنگ آمریکا تصمیم گرفتند که شرایط مقدماتی اطمینان بخش این حمله را فراهم سازند یعنی برتری استراتژیکی مطلق نسبت به اتحاد شوروی را برای خود تأمین کنند. آنها بهاین نتیجه رسیدند که با تشدید مسابقهٔ تسلیحاتی، ایجاد شبکه پایگاه های نظامی هوائی در اروپا می‌توان چنان قدرت نظامی متمرکزی پدید آورد که قادر باشد باواردکردن ضربه غافلگیرانه اتحاد شوروی را نابود سازد در صورتی که مسکو به علت محدود بودن وسائل رساندن سلاح اتمی قادر نخواهد بود به این ضربه پاسخ دهد.

وزارت جنگ آمریکا با این امید به خود دلگرمی می داد که اتحاد شوروی تا مدت زیادی هنوز قادر نخواهد بود چنان هواپیمای بمب افکنی داشته باشد که بتواند به سرزمین ایالات متحد آمریکا آسیب برساند... اما در سال ١٩٥٤ کارشناسان نظامی آمریکا هواپیماهای بمب افکن استراتژیکی اتحاد شوروی را به چشم خود دیدند. حادثه‌ای که در چهارم اکتبر سال ١٩٥٧ روی داد طرفداران حمله اتمی را بیشتر ناامید و مأیوس کرد. در این روز در اتحاد شوروی آزمایش نخستین ماهواره مصنوعی باموفقیت انجام گرفت و پرواز این ماهواره در مدار زمین از پیدایش موشکهای قاره پیما بشارت می داد وبه آسیب ناپذیری جغرافیائی ایالات متحد آمریکا بطور نهائی پایان بخشید. اگرتاآن زمان کارشناسان نظامی در تهیهٔ طرح های جنگ هسته‌ای محدود بودن امکان ضربات متقابل اتمی را عنصر مثبتی به نفع خود به حساب می‌آوردند پس از آزمایش ماهواره مصنوعی این وضع بکلی تغییر کرد. فین لتر فرماندهٔ نیروی هوائی پیشین آمریکا در این باره نوشت: "ما در یك لحظه از موقعیت کشوری که جنگ جهانی هیچگونه خطری برای آن نداشت به وضعی دچار شدیم که جنگ جهانی وحشتناکترین خسارات را به آن می رساند ومی تواند برساند و ویرانی ده‌ها شهر و میلیون‌ها تلفات انسانی را در بر داشته باشد".

"بازهای" آمریکائی (منظور ژنرال های جنگ طلب در آمریکاست) نخواستند این واقعیت را بپذیرند. در اواخر سالهای ٥٠ در ایالات متحد آمریکا مسئله وارد کردن ضربهٔ هسته‌ای غافلگیرانه به اتحاد شوروی به طور وسیعی بررسی می شد که بدین منظور که "تاد پرنشده" کارتاژ شوروی" نابود شود. اما در این مباحثات درك این مطلب که به کاربردن ضربهٔ هسته‌ای علیه اتحاد شوروی غیرواقعبینانه است، تفوق یافت. در واشنگتن به این واقعیت پی بردند که سلاح هسته‌ای خاصیت بومرانگ[1] کسب کرده است.

انساندوستی ماك‌نامارا

واشنگتن به جای آن که از پیشنهاد اتحاد شوروی در مورد خلع سلاح اتمی استقبال کند به تحقیقات پر تب وتابی برای تهیهٔ وسایل دفاع در برابر سلاح اتمی پرداخت. در سالهای ٦٠ در ایالات متحد آمریکا بازار رکلام طرح های دفاع غیرنظامی فوق‌العاده رواج داشت. مولفین پاره‌ای از این طرح ها در مقابل فقط ٥٠ میلیون دلار حاضر به اجرای طرح خود و برخی دیگر با ٢٠٠ میلیون دلار حاضر به انجام این عمل بودند. برنامه‌هائی برای ایجاد یك شبکه گسترده پناهگاه ضد هوائی در سطح کشور طرح ریزی می‌شد. اما در عین حال حتی برای مردم عادی هم روشن بود که چنین شبکه‌ای تنها می‌تواند بخش ناچیزی از اهالی کشور را نجات دهد. طرح "نجات ملی" یعنی ایجاد یك شبکهٔ وسیع دفاع ضد موشکی هم که بتواند ایالات متحد آمریکا را در برابر حملهٔ متقابل شوروی گزند ناپذیر کند، به علت غیر عملی بودن به اجرا در نیامد، حتی در گزارشی که وزارت دفاع آمریکا به کنگره تسلیم نمود، طبق محاسبات دقیق ایجاد یك شبکهٔ دفاعی در سراسر کشور که هزینهٔ آن ٢٠ تا ٢٤ میلیارد دلار خواهد بود فقط می‌تواند تلفات انسانی را از ١٢٠ میلیون به ١٠٠ ویا ١٠٠ میلیون نفر تقلیل دهد. با این محاسبات وارد کردن اولین ضربه اتمی مساوی خواهد بود با خودکشی. وباوجود همه اینها در واشنگتن نخواستند طرح استراتژی پیشدستی در وارد کردن ضربهٔ اول را به کنار بگذارند. در ماه مارس سال ١٩٦٢ پرزیدنت آمریکا جون کندی در مصاحبهٔ جنجالی خود با اولسوپ (خبرنگار آمریکائی) اظهار داشت: "اتحاد شوروی نباید مطمئن باشد که اگر منافع حیاتی ایالات متحد آمریکا مورد تهدید قرار گیرد، اقدام به وارد کردن ضربهٔ اول نخواهد کرد". معلوم نیست واشنگتن به چه امیدی می‌توانست دشمن را نابود کند و از تلافی برحذر باشد. ١٦ ژوئن سال ١٩٦٢ به این سئوال پاسخ داده شد. ماك نامارا وزیر دفاع ایالات متحده در این روز طی سخنرانی خود در دانشگاه میشیگان نظریه جدید "ضد نیرو" را مطرح کرد. این نظریه عبارت از آن بود قبل از هرچیز نه نقاط مسکونی و مراکز صنعتی بلکه تأسیسات نظامی استراتژیکی یعنی "نیروی" دشمن "هدف قرار داده شود". این نظر مانند یك نظریه انسان دوستانه تبلیغ می‌شد، زیرا گویا حالا هدف نظامی عمده ایالات متحد آمریکا عبارت بود از "نابود کردن نیروهای مسلح دشمن نه سکنهٔ غیرنظامی" این نظریه با ایجاد توهم دربارهٔ گزند ناپذیری شهرهای آمریکا جنگ هسته‌ای را از نظر وزارت دفاع آمریکا "قابل قبول" ودر نتیجه بیشتر محتمل وانمود می کرد. نظریهٔ "ضد نیرو" نیز بر پایهٔ پیشدستی در وارد کردن ضربهٔ اول تدوین شده بود. وبرابر ارزیابی وزیر دفاع ضربهٔ اول باید نیروی دشمن را برای وارد کردن ضربهٔ متقابل نابود کند. به دیگر سخن اگر هدف طرح های قبلی این بود که با ضربهٔ اول اهالی و مراکز صنعتی اتحاد شوروی نابود شود، هدف نظریهٔ جدید عبارت از خلع سلاح کردن اتحاد شوروی بود.

اما به رغم تمام تلاشهای وزارت دفاع طرح "ضد نیرو" پذیرفته نشد. مخالفین این طرح به وجه قانع کننده‌ای ثابت می کردند که این طرح گزند ناپذیری اهالی غیرنظامی آمریکا را تأمین نمی کند و تأکید می کردند جنگ هسته‌ای بازی شطرنج نیست که تابع قوانین ومقررات معینی باشد. کارشناسان عمده ترین نقطهٔ ضعف این طرح را در آن می دیدند که ضمانت اجرای مادی ندارد یعنی ایالات متحد آمریکا آن ذخایر تسلیحاتی اتمی را لازم ندارد که بتواند باضربهٔ اول سپر دفاعی اتحاد شوروی را نابود سازد. لازمهٔ اجرای این طرح داشتن آنچنان تسلیحاتی بود که قادر باشد، تمام موشکهای بالستیك مستقر در سنگرهای زیرزمینی، زیردریائی های اتمی که دستیابی به آنها در اعماق دریاها فوق‌العاده دشوار است و هواپیمای بمب افکن استراتژیکی طرف را که به محض اعلام خطر بی درنگ به پرواز درمی‌آیند، در یك زمان نابود کند. ودربارهٔ چنین تسلیحاتی وزارت دفاع آمریکا تنها می‌توانست در آرزوی آن باشد. وبه همین علت بود که ماك نامارا طراح نظریه "ضد نیرو" سرانجام خود نیز به غیرعملی بودن آن اعتراف نمود. واشنگتن ناگزیر شد از طرح "ضربه خلع سلاح" صرفنظر کند واعلام کند که به "تضمین نابودی" طرف راضی است. طرح "تضمین نابودی" عبارت از آن بود که ذخایر تسلیحات استراتژیکی آمریکا باید نابودی هر دشمن احتمالی را تضمین کند واین طرح جنبهٔ تدافعی داشت نه تعرضی وبه همین علت وزارت دفاع آمریکا توجه اصلی خود را نه برای وارد کردن ضربهٔ اول بلکه ضربهٔ دوم یعنی ضربهٔ متقابل معطوف نمود.

اما این طرح که از لحاظ نظری جنبهٔ تدافعی داشت در عمل باسازماندهی نیروهای استراتژیکی ایالات متحد آمریکا هیچ گونه وجه مشترکی نداشت. در سالهای ٦٠ ایالات متحد آمریکا فعالیتهای تسلیحاتی خود را در رشته تهیه انواع موشکها متمرکز کرد بهاین امید که در این زمینه به "برتری مطلق" نسبت به طرف دست یابد.

در سال ١٩٦١ که کندی از حزب دموکرات به ریاست جمهوری انتخاب شد، ایالات متحد آمریکا علاوه بر نیروی هوائی بمب افکنهای استراتژیك، ١٢ راکت قاره پیمای بالستیك ودو زیردریائی اتمی داشت و در سال ١٩٦٩ تعداد بمب افکنهای استراتژیك وی به ١٠٠٠ فروند وزیردریائی‌های اتمی به ٤١ فروند رسید. اما با وجود این آمریکا نتوانست برتری لازم را به دست بیاورد.

در آوریل سال ١٩٦٩ نیکسون رئیس جمهور جدید آمریکا اعتراف کرد که میان اتحاد شوروی و ایالات متحد آمریکا برابری نیروی اتمی وجود دارد، واظهار داشت در این زمینه نابرابری از بین رفته است ودیگر بوجود نخواهد آمد.

در بن بست اتمی

اعتراف واشنگتن به برابری نیرو نمی‌توانست در برنامه‌های استراتژیکی آمریکا بی‌تأثیر باشد. ارزیابی که در کتاب "نیروی بدون جنگ" شده است گواه این مطلب است اگر در نخستین ده ساله پس از جنگ جهانی دوم آمریکا ٩ بار برای بکار انداختن "مشت اتمی" خود آمادگی داشت، در دههٔ دوم به هشت بار و در دههٔ سوم این آمادگی به دوبار رسید. در ایالات متحد آمریکا اندیشه تدوین "مقررات همزیستی متمدن را که بتواند از وقوع جنگ اتمی جهانی جلوگیری کند برافکار عمومی تسلط یافت. اتحاد شوروی که همواره طرفدار همزیستی مسالمت آمیز بود، تغییر ناگزیر در مواضع آمریکا موجب آن شد که در سال ١٩٧٢ پیمان سالت-١ یعنی محدود کردن تسلیحات تهاجمی استراتژیکی میان اتحاد شوروی وایالات متحد آمریکا منعقد گردید. پیمان سالت-١ شامل یك رشته قراردادهای دیگر بود که خطروقوع جنگ اتمی را کاهش می داد. نیکسون رئیس جمهور آمریکا ٢٢ ماه مه سال ١٩٧٢ در سخنرانی خود اظهار داشت: "در عصر اتم مفهوم گزند ناپذیری وتضمین برتری نیرو وجود ندارد".

تصور می شد که در سیاست آمریکا واقع‌بینی بر طرح های ماجراجوئی اتمی تفوق یافته و طرح "ضربهٔ اول" به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد، بویژه که در واشنگتن روی این مطلب تاکید می شد که آمریکا فقط درصورتیکه مورد تهاجم قرار گیرد از سلاح استراتژیك استفاده خواهد کرد. وبه علت این که هیچکس قصد تجاوز به ایالات متحد آمریکا را نداشت دورنمای وقوع فاجعه اتمی غیرواقع بینانه به نظر می رسید.

اما "بازهای" آمریکا بر این عقیده بودند که سلاح اتمی امکانات بیشتری از آن دارد که بطور ساده وسیلهٔ تلافی باشد. این "بازها" برابری نیرو را "بن بست" تلقی می کردند و خواهان یافتن "راه برون رفت" از این "بن بست" بودند. وچنین "راه برون رفتی" بلافاصله پیشنهاد شد.

سال ١٩٧٤ شلزینگر وزیر دفاع ایالات متحد آمریکا طرح جدید "جنگ استراتژیکی محدود" را پیشنهاد نمود. مؤلف این طرح هدف نهائی طرح خود را چنین فرمولبندی کرد: "چنانچه یکی از طرفین بتواند راهی برای نابودی قدرت جنگی طرف دیگر بیابد، امکان خواهد یافت آن طرف را تحت فشار قرار دهد و اورا وادار به عقب نشینی و گذشت نماید بدون آنکه موجب وقوع فاجعه‌ای فراگیر گردد.

معلوم شد که بین طرح "جنگ استراتژیکی محدود" شلزینگر و طرح "ضد نیروی" ماك نامارا وجه مشترك بسیاری وجود دارد. در هردو طرح هدف گیری تأسیسات نظامی منظور نظر است. اما اگر در سالهای ٦٠ وزارت دفاع آمریکا امیدوار بود که بتواند از طریق دست یافتن به برتری کمی تسلیحات امکان وارد کردن ضربه اول را برای خود تأمین کند حالا تمام امید خود را به دست‌یابی به برتری کیفی در تسلیحات بسته است و روی همین اصل در سالهای ٧٠ فعالیت‌ها برای ساختن موشکهای قاره پیمای متحرك "ام- ایکس" زیردریائیهای اتمی نوع "تری دنت" و راکتهای بالدار متمرکز گردید. دقت فوق‌العاده این سلاحها در زدن هدف، وکم آسیب پذیری آنها این سیستم تسلیحاتی را مانند بهترین وسیله برای وارد کردن ضربهٔ اول عرضه می‌کند. اما شلزینگر این مطلب را که طرح پیشنهادی وی هدف تدارك ذخیره برای وارد کردن ضربت اول را دارد مصرانه انکار می کرد. وی مدعیست که منظور این طرح وارد کردن ضربات حساب شده روی تأسیسات نظامی دورافتاده دشمن است تا بدینوسیله ایالات متحد آمریکا "مصمم بودن" خود را برای کاربردن سلاح اتمی به دشمن نشان بدهد.

پیرامون این طرح نیز مباحثات زیادی درگرفت وسرانجام خود مؤلف این طرح اعلام نمود "نه ایالات متحد آمریکا ونه اتحاد

بقیه در صفحهٔ ٨

بقیه از صفحهٔ ۱

قتل عام...

علاقمندان در شناخت بیشترعملکرد های فاجعه‌آفرین این تئوری ضد انقلابی کمک‌می کند، بتدریج بخش هایی از کتاب و اسناد مربوط به آن از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

* *

به رأی العین به این نتیجه رسیده‌ام که ملت کامبوج تجارب زیادی در پرتو خط مشی صحیح حزب کمونیست کامبوج بدست آورده است. رفقای کامبوجی کوشش های بسیاری برای بالا بردن سطح مادی وفرهنگی ملت کامبوج انجام داده‌اند. در کشاورزی وصنعت، درسطوح فرهنگی، بهداشتی و آموزشی نیز آنان موفقیت های حائزاهمیتی کسب کرده‌اند.

(ازسخنرانی سان هائو، سفیرجمهوری خلق چین در کامبوج که در تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۷۸ در مراسمی در پنوم پن ایراد شد)

بردگان در کمون ها

رهبران مائوئیست کامبوج طبق دریافت های مشاوران چینی به بالا بردن تولید کشاورزی پرداختند. آنها بی‌آنکه زیربنای جامعهٔ کامبوج وامکانات اقتصادی کشور را درنظر بگیرند، نمونهٔ دهکدهٔ چینی را بر اساس تزهای صدرمائو کورکورانه تقلید کردند. آنها مانند چین سیاست "جهش بزرگ به پیش"، تشکیل کمون های توده‌ای وانقلاب در سطح آگاهی مردم رادر پیش گرفتند. پیش از آن که به ماهیت تحولات کامبوج بپردازیم، بهتراست نظر کوتاهی به چین بیندازیم تا ازنتایج سیاست مائوئیستی مطلع شویم.

دوران معروف به "جهش بزرگ به پیش" سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۲ را در برمی‌گیرد. دراین دوره مائوئیست‌ها کوشیدند بدون تغییر شرایط فنی، تنها با بالا بردن شدت کار، بازده تولید کشاورزی را بالا ببرند. هدف این بود که چین بتواند در مدت زمان کوتاهتری به یك قدرت بزرگ تبدیل شود. امااین‌اقدام ماجراجویانه وابتدا به ساکن بدون امید که مستلزم ازخودگذشتگی های وسیع‌خلق بود، کادر های موجود تولید را از بین برد وسبب‌ایجاد قحطی شد.

رهبری مائوئیستی، کمون های توده‌ای را برای ایجاد اجبار در بالا بردن تولید کشاورزی بوجود آورد. مائوتسه دون تاکید کرده‌است که برای بسیج دهقانان علاوه بر اعتقاد باید از روشهای فشار استفاده کرد. بااین همه، کارکمون ها به ورشکستگی انجامید: مساوات طلبی، قطع سهیم شدن در سود، بکارگرفتن کارد های سرکوبگر" شورش های توده‌ای " موجب واگشت های مهمی درتولید کشاورزی شدند

زیر پوشش انقلاب در سطح آگاهی، مردم مجبور بودند که کورکورانه دنبال شخصیت و تزهای مائو راه بیفتند. هر نوع عقیدهٔ دیگری برچسب ضدخلقی و ارتجاعی پیدا می‌نمود. مقامات مائوئیست محلی اربابان مطلق ملك خود بودند. قدرت سیاسی و اقتصادی در دستآنان متمرکز بود. آنهافرماندهی تشکیلات دولتی را به عهده داشتند وحقوق دموکراتیك تودهٔ مردم راسلب نمودند. ترور وبی‌اعتمادی زندگی را غیرقابل تحمل نموده بود.

این تزها توسط پل پوت ـ ینگ ساری در کامبوج بکار گرفته شدند. ایده های مائوئیستی در دومورد مهم تغییریافتند. کمون های چینی در دهکده های قدیمی چینی بوجودآمدند. اهالی این دهکده‌ها در محل هایشان باقی ماندند و فقط شرایط زندگی آنان مشکل تر شد.

تغییرمحل سکونت وکارهای اجباری

خمرسرخ اجازه نمی داد که دهقانان در محل اصلی خود باقی بمانند. همه‌از طریق اقدامات اداری تغییر مکان داده می شدند وبه زور به مناطق دورافتاده نقل مکان می یافتند. سکنهٔ شهرهاو روستاها که به جاهای اشناخته برده می‌شدند بیگانه از یکدیگر در کمون های کامبوج جا می‌گرفتند این مساله اسارت آنهارا تشدید می نمود.



در چین پیش از استقرار کمون‌هاتعاونی های تولید وجود داشت. کمون‌های توده‌ای جانشین انواع گوناگون تعاونی های تولید شدند. این کمون ها برخی‌تجهیزات و دام دراختیار داشتند. اعضاء کمون به کارمشترك عادت داشتند وقشربندی طبقات درمیان دهقانان چندان محسوس نبود.

درصورتی که کشاورزی کامبوج سرگذشته با اشکال تعاونی سوسیالیستی آشنایی نداشت. ازاین رو، طبقات واقشارمتنوع جامعه درکمون ها مخلوط شدند. درکنار دهقانان مرفه، متوسط وفقیر، تجارروستائی وشهری، پیشه‌وران، ماهی‌گیران، کارگران کارخانه، کارمندان و روشنفکران نیز مجبور به انجام کار کشاورزی شدند.

کامبوج که بدین سان درکمون‌ها مجتمع شده بود، هیچ شباهتی به سرزمین دهقانان نداشت، بلکه بیشتر به یك اردوگاه بزرگ متمرکز شبیه بود. این اردوگاه توسط آنگ کارلوئو سازمان یافته بود.

یك فرماندهٔ نظامی درصدر کمون قرار داشت که همزمان با رهبری کارهای‌کشاورزی رهبری سیاسی و حکومت مطلق سرزمین کمون را دردست داشت. او ناظر نظم و ترتیب درکمون بود و دررأس تشکیلات نظامی که به اونیفورم سیاه ملبس بودند، قرارداشت. وظیفهٔ این تشکیلات کنترل برنامه‌هابود. او حق داشت درباره مرگ وزندگی افراد تصمیم بگیرد. اختیارات او بیشتر درمجازات بود و بندرت امکان استفاده ازپاداش به او داده می‌شد. حق آزاد کردن هیچکس‌را درکمون نداشت، مخصوصا اعضائی که بدون حکم به آنجا کشانده شده‌بودند. همزمان بابه قدرت رسیدن خمرسرخ مردم از همهٔ حقوق دوران "بورژوائی" محروم شدند. اما به هیچ حقوق" پرولتاریائی " هم دست نیافتند. آنها بیشتر ازحیوانات به انقیاد درآمدند.

درکمون ها ـ مانند زندان ـ افراد ازبام تا شام کار می‌کردند. متداول‌ترین کارها برنجکاری و برداشت آن بود. گروه‌هائی هم مأمور تفت دادن برنج‌آبیاری، کانال سازی، ساختن سد وازبین بردن حشرات موذی و گیاه‌های هرز بودند. مقررات بوسیلهٔ فرماندهٔ وضع می‌شد. اگر کسی بیش‌ازحد مقرر کار می‌کرد پاداش‌نداشت ـ ساختمان سوسیالیسم وظیفهٔ مقدس هر فرد شمرده می‌شد. اما اگر فردی کمتر از مقرر کارمی‌کرد، به شدت تنبیه می شد.

در برخی کمون ها افراد به‌دستجات گروه‌بندی می‌شدند. این عمل کار کاردها را آسان تر می‌کرد. زیرا اعضای دستجات یکدیگر را به کار وامی‌داشتند. اگر کسی کم کارمی‌کرد، دیگران مجبور بودند به جای‌او کار کنند. زیرا تمامی اعضاء مسئول عقب‌ماندگی بودند واغلب نه تنها خود کارگر، بلکه پدر و مادر وفرزندان او نیز جان خود را ازدست می‌دادند.

هنگامی که روسای امور دستور حفر گودالی می‌دادند، وحشت سراسر کمون را فرا می‌گرفت. افراد نمی‌دانستند که‌موضوع ازچه قرار است: حفرکانال است یااعدام دسته جمعی. درکمتر جائی آنگ کارلوئو از‌این نوع "بسیج" استفاده نمی‌کرد.

طبق نمونهٔ چینی، اعضای کمون ها زیر رگبار کلمات قصار قرارداشتند. پس از بیداری اول نوبت ورزش، بعد تقسیم‌وظایف روزتوأم با تزریق‌عقیده بود. این کارآمیخته‌با شعارهائی دربارهٔ کمونیسم، مدح وثنای رهبران، "سخنرانی" تهدیدآمیز دربارهٔ تنبلان و خرابکاران بود. همین صحنه‌ظهر و بعد شب درخوابگاه عمومی‌تکرار می‌شد. مردم به سرمشق قرار دادن مائو، پل پوت، و ینگ ساری وبه جنگ برضد ویتنام‌دعوت می‌شدند. دراین جا انقلاب درسطح آگاهی‌پایان می‌گرفت. دراین موقع افراد خسته می‌توانستند بخوابند. اما خواب به چشمانشان‌راه‌نمی‌یافت. آنهانمی‌توانستند بخوابند. این بیداری تنهابه خاطرخستگی نبود، بلکه ترس ازاین بود که جلادان امشب چه کسی را احضار خواهندکرد.

درکمون فرقهایی بین افراد وجود داشت. تقسیم گروه ها درکمون همه جا یکسان نبود. گروه‌های اول یا "قدیمی" عموما‌متشکل ازافرادی بودند که درسرزمین‌هائی که قبلا توسط خمرسرخ آزاد شده بودند، زندگی می‌کردند ودرمبارزه‌مسلحانه برضد رژیم لون‌نول‌شرکت داشتند. خوراك ومسکن آنهانسبتا‌بهتر بود. استادکارها معمولا ازبین آنهاانتخاب می‌شدند. کارهای آسان تر به"قدیمی"هاسپرده می‌شد. اماوای به حال کسانی که وظایف خود را انجام نمی‌دادند و یابرای کسانی که دررده‌های پایین تر کارمی‌کردند دل‌سوزی می‌کردند. اینان فوراخلع درجه‌می‌شدند و به گروه‌هائی که درآنها شرایط کارخیلی بدتر بود منتقل می‌شدند.

درگروه"جدیدی" های ۱۹۷۵ دهقانانی گردآمده بودند که پیش‌از به قدرت رسیدن خمرسرخ درمناطق تحت اشغال حکومت هوادار آمریکا زندگی می‌کردند واز این رو"مبارزه‌ضد انقلابی نیروهای دشمن" را آسان کرده بودند. اینان عناصری‌فاسد ومشکوك وانمود می‌شدند که می‌بایست با کارهای شاق جنایات خود را جبران‌کنند مدت کاراین افراد نامحدود بود. خوراك آنهاکم، مقررات کار خیلی سخت و رفتار با آنهابسیار بد بود.

درگروه سوم که پرشمارترین گروه‌ها محسوب می‌شد، کسانی گردآمده بودند که ازنظر رهبری مائوئیستی دشمنان‌انقلاب به حساب می‌آمدند و لذا محکوم به‌نابودی بودند. دراین گروه شهرنشینان سابق، دهقانان مرفه، کارمندان، نظامیان، تجار پیشه وران و روشنفکران، اقلیت های ملی، مؤمنان، خمرهائی که دارای دید سیاسی مظنون بودند (مثل کمونیستها) و کسانی که تصور می‌شد باسرویس های مخفی شوروی ویتنام، تایلند و یاآمریکا رابطه دارند، گرد آمده بودند. ازابتدا برای اعضای این گروه مخفی نبود که هدف اصلی کمون‌کشتن آنهاست. رفتار بیرحمانه، غذای کثیف بدون آب، کارد یوانه‌کننده وبی‌وقفه خیلی زود آنها را ازپا درمی‌آورد. کارد هادر عطش‌ازپا درآمدن و علیل شدن هر یك‌از آنهامی‌سوختند. آنهااین قربانیان را با خود می‌بردند و بقیه می‌دانستند که او به شکنجه گاهی می‌رود که درآنجا سرش را بامیلهٔ آهنی خرد خواهدکرد. اگر یك گروه ازانجام وظایف مقرر عقب می‌افتاد همهٔ اعضاء دسته جمعی اعدام می‌شدند. همسر، پدر و مادرپیر وکودکان کارگران درسرنوشت نزدیکان خود سهیم بودند.

در برخی کمون های توده‌ای، کاردهای مائوئیست تفاوتی بین رده‌های‌مختلف قائل نبودند. آنها به این ترتیب همه را وادار می‌کردند که بازده کارشان را بالا ببرند. به همین دلیل خشم آنهائی را که به گروه اول تعلق داشتند برمی‌انگیختند. دراین کمون ها بود که قیام‌های خشونت‌آمیزی درمی‌گرفت.

از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹، به مدت ۳سال و ۹ ماه، برده داری درکامبوج برقرار گردید. این برده‌داری تنهاازدو جنبه‌با برده داری مصر باستانی و برده‌داری‌آمریکای قرن شانزده تانوزده تفاوت داشت. ازیك سواین برده‌داری بدتروغیرانسانی‌تر بود. زیرابرده‌داران قدیم به میل خود افراد را نمی‌کشتند. زیرا برده ها ثروت آنها را تشکیل می‌دادند. به عکس گروه پل‌پوت ـ ینگ ساری درصورتیکه افراد منویات شان را برنمی‌آوردند، بیدریغ بقتل می‌رساندند. ازسوی دیگر، برده‌داران قدیم‌مانند پل‌پوت سیستم خود را "سوسیالیسم"جا نمی‌زدند. اربابان قدیم تروریست‌های خود راخیلی ساده "گارد های‌سرکوبگر" می‌نامیدند، درصورتی که خمرسرخ آنها را "رفیق" می‌نامید. خود سیستم‌برده‌داری بابزك خمرسرخ آراسته نبود، همه‌ازظاهرو باطن آن اطلاع داشتند، سیستم پول‌پوت دربسته و نفوذ ناپذیر بود وهیچکس دربارهٔ آن بیش‌ازآنچه فراریان‌می‌گفتند نمی‌دانست وتازه عده‌کمی به گفتهٔ این بخت برگشتگان اعتناء می‌کردند.

رهبران خمرسرخ می‌خواستند "جهش بزرگ به پیش" را درکامبوج عملی کنند، تولید غلات را درپرتو دریافت های‌چینی به سرعت بالا ببرند وبدین مناسبت ازهیچ نوع‌اعمال زور نسبت به زحمتکشان کمون ها دریغ‌نمی‌کردند. ساعت کار از ٤ صبح‌آغاز می‌شد و درباد وباران وگرمای طاقت فرساتاساعت ۱۱ به طول می‌انجامید. از ساعت ۱۳ الی ۱۸ مجبور بودند درمزارع خشك وبی‌آب کار کنند. اگر استادکاران دستور می‌دادند کار تا ٤ ساعت دیگرادامه می‌یافت. در روزهای جمعه و تعطیل استراحت وجود نداشت. غذای کارگران قدر ناچیز بود که به هیچ وجه نمی‌توانست نیروی ازدست رفته‌اش‌را ترمیم‌نماید. در این شرایط، اسهال، حصبه، وبا و تب‌مالت کارگران را ازپا درمی‌آورد. "مداواگران پابرهنه" وبی مهارت دربالین‌بیماران کاری ازدست شان ساخته نبود. داروها که ازجوشانده‌های گیاهی بودند، در بهترین حالت بی‌ضرر بودند، اما به هیچ وجه دردهای بیماران را درمان نمی‌کردند درصورت بروز اپیدمی خندق های آماده‌از اجساد پرمی‌شد واین درحقیقت مادهٔ اولیه برای تهیه‌کود بود. همین سرنوشت در انتظار کسانی بودکه برضد شکنجه‌ها و گاردها شورش و ابراز نارضائی می‌کردند. فرمانده به حرف هایشان گوش می‌داد و اظهارات آنهارا می‌نوشت وآنهارا به‌محل

بقیه درصفحهٔ ۸

بقیه از صفحه ۱

برنامه‌های عمرانی در...

جنگ، شیرازه اقتصادشان از هم گسیخته بود، امپریا-لیسم آمریکا که دور از صحنه جنگ واقع شده و از فروش اسلحه سودهای کلانی برده بود، اقتصادش یکی از شکوفاترین دوره های خود را می‌گذراند. از نظر نظامی نیز، برخلاف قوای سایر کشورها که از جنگ لطمات فراوانی دیده بودند، نیروهای نظامی آمریکا تقریبا دست نخورده باقی مانده بود و با در دست داشتن انحصار "اسلحه اتمی" از موقعیت ممتازی نسبت به دیگران برخوردار بود. سرشت غارت پیشه امپریالیسم و شرایط اشاره شده، تمام موجبات برای یک تعرض همه جانبه جهانی "شیطان بزرگ" را فراهم آورده بود و امپریالیسم آمریکا با استفاده از این شرایط مساعد در دو زمینه هجوم خود را سازمان داد:

– به زیر سلطه گرفتن مناطقی از جهان که از لحاظ مواد اولیه غنی بودند، به منظور چپاول منابع طبیعی و ثروت هایشان و تبدیل آنها به بازار فروش، در جهت حفظ شکوفایی اقتصاد خود.

– تحت اختیار گرفتن مناطقی از جهان که به لحاظ استراتژیک دارای اهمیت بودند، به منظور حفظ سیطره خود وتحکیم وتقویت مواضع خویش در مقابل کشورهایی که بالفعل یا بالقوه در جبهه مخالف امپریالیسم قرار داشتند وهمزمان باآن دامن زدن به جو تشنج برای تثبیت بازار فروش اسلحه که سودآورترین بازار-هاست وباتوجیهات وتبلیغات می‌تواند بازاری نامحدود و درازمدت باشد.

کشورما ایران که ازاین هردونقطه نظر موقعیت ممتازی داشت، از تعرض سیاسی واقتصاد آمریکا مصون نماند واز نظر نظامی نیز با مسلح کردن ارتجاع ایران و پنجه کشیدن بر روی نهضت های رهائی بخش آذر-بایجان و کردستان و غرقه کردن این دونهضت در خون، رژیم منحوس پهلوی را، به عنوان مباشرسرسپرده خود در ایران تثبیت کرد وحضور خود را به خلقهای ایران وپسرعموهای انگلیسی خود، که از مدتها پیش مشغول چپاول ایران بودند، تحمیل نمود.

پس از این "پیروزی" امپریالیسم آمریکا، به خیال خود، به منظورابدیت بخشیدن به سیطره خویش، شروع به ایجاد پایگاه‌های اقتصادی واجتماعی در ایران نمود وپابه پای افزایش حضور نظامی خویش، سرمایه‌داری بزرگ وابسته را به‌عنوان مطمئن ترین تکیه گاه خود تحت حمایت گرفت و با برنامه درازمدت و دقیقی شرایط رشد وتحکیم آن را فراهم کرد.

یکی از عمده ترین شرایط برای وصول به مقصود، ایجاد شبکه‌های راه‌ها وارتباطات بود که، در کنار فواید استراتژیکی، جریان مواد اولیه وذخائر ایران به خارج و ورود کالا های ساخته شده از خارج به ایران را تامین می‌کرد وطبیعی است که برای سازمان دادن و کنترل این شبکه ها، سازمان های اداری، بانکی و غیره نیز ضرورت می یافت. بتدریج هم، برای استفاده از نیروی کار ارزان موجود در ایران، ایجاد صنایع وابسته و صنایع "مونتاژ" نیز در دستور قرار می‌گرفت، همه اینها ایجاب می‌کرد که یک رشته کارهای ساختمانی در کشور انجام پذیرد.

"شیطان بزرگ" طبیعتا می‌خواست که این کارها در چارچوب فعالیت های کشوری وبااستفاده از ثروت ها و امکانات ایران انجام پذیرد تا بی هیچ هزینه‌ای از این موقعیت برای چپاول و سوداگری استفاده کند. لذا به کمک وابستگان و "دوستان" خود وباتوجه به جو آن روز کشور تهیه واجرای "برنامه‌های عمرانی کشور" را در دستورروز قرار داد، به این امید که هم ظاهرا افکار عمومی را، که علیرغم سرکوب شدید خلقهای آذر-بایجان و کردستان هنوزمهرونشان خود را بر سیر حوادث می‌گذاشت، ارضاء کرده باشد وهم محملی برای اجرای نیات خود بتراشد.

به این ترتیب باهیاهوی بسیار، سازمان برنامه و "برنامه هفت ساله اول" در سال ۱۳۲۷ تولد یافتند. همگام بااین برنامه، حرفه مشاوره فنی ونهادهای مهندسی مشاور نیز در صحنه اقتصاد ایران ظاهر شدند. برای تهیه طرح های پیش‌بینی شده در این برنامه از مهندسان مشاور خارجی کمک گرفته شد، در حالی که قبل از آن تاریخ، دفاتر فنی وزارتخانه ها، نظیروزارت راه، وادارات ساختمان‌سازمانهای مختلف نظیر اداره ساختمان راه‌آهن، اداره ساختمان بانک ملی و... وظیفه طرح تهیه طرح ونظارت براجرای آنها را به عهده داشتند، هر چندکه در انجام بعضی از خدمات وگاه قسمت عمده آنها، ازشرکتهای خارجی کمک می‌گرفتند. در دوران ملی شدن صنعت نفت، کارها مجددا روال سابق را بازیافت وبرای مدتی کوتاه فعالیت "مهندسان مشاور" خارجی متوقف گردید. پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد که هجوم امپریالیسم برای چپاول ثروت های ملی ایران بادامنه و وسعت بی‌سابقه‌ای آغاز شد، مهندسان مشاور خارجی نیزمجددا به عنوان طلایه‌داران چپاول متوجه ایران گردیدند، و همزمان باآن، عده‌ای از عوامل داخلی نیز به سمت حرفه "مشاورفنی" روی آور شدند. انگیزه این افراد که اغلب از قشر فوقانی طبقه حاکمه و سرمایه‌داران وابسته بودند، شرکت در چپاول ثروت های ملی واختصاص دادن سهم هرچه بزرگتری از این چپاول به خود بود. مشاوران خارجی نیز که با استفاده از پوشش این مشاوران "خودی" می‌توانستند باسهولت بیشتر ودر-گیری کمتر به هدف اصلی خود که تعیین مسیربرنامه-های به اصطلاح عمرانی در جهت تخریب نهادهای اقتصاد ملی و وابسته‌کردن هرچه بیشترآن به امپریا-لیسم ودر اختیار گرفتن کامل بازار ایران بود، برسند، به ایجاد ورشد مهندسان مشاور ایرانی کمک کردند. به این ترتیب یک قشر ارتجاعی دیگرکه در برگیرنده تکنوکراتهای وابسته بود بوجود آمدو پابه پای آن، براساس نیازهای عینی موجود، هسته‌های فنی سالمی نیز که اغلب توسط گروه اول استثمار می شدند پا به عرصه وجود گذاشتند و دو جریان به موازات هم رشد کردند. حل وفصل مسائل مربوط به مهندسان مشاور از همان ابتدای امر در سازمان برنامه متمرکز شد و این سازمان، علاوه بر تهیه برنامه‌های عمومی عمرانی کشور، صلاحیت مهندسان مشاور را نیز بررسی وتایید کرده ارجاع کار به "مشاوران ذیصلاح سازمان برنامه" را گاه مستقیما و گاه بطور غیر مستقیم از طریق دستگاه-های اجرائی سازمان می‌داد.

نظر به این که ایجاد رسته مهندس مشاور بیش از آن که به منظور پاسخ گویی به نیازهای موجود صورت پذیرد، مبتنی به نقطه نظرهای سودجویانه بود، از همان قدم اول، رشد این رسته در جهات ناسالمی صورت گرفت. در ابتدای امر، مهندسان مشاور نوپای ایرانی به بهانه "کسب تجربه"، قسمت عمده کارها را به خارجیان واگذار کرده عملا در تهیه طرح ها ونظارت بر اجرای آنها دخالت قابل ملاحظه‌ای نداشتند. در نتیجه، کمتر اتفاق می افتاد که در جهت فراگرفتن حرفه وکسب تجربه کوشش به عمل آورند وحتی اگرعناصر علاقمند وآگاه این رسته گاهی سعی می‌کردند دانش خود را عمق بخشیده به حد خودکفائی برسند، باامتناع متخصصان خارجی از دادن اطلاعات روبرومی گردیدند به این ترتیب کار مهندسان مشاور ایرانی بزرگ بطور اساسی‌شکل دلالی به خود گرفت وبتدریج به صورت، تکامل یافته تر وقانونی "شرکتهای مختلط ایرانی-خارجی" تثبیت گردید که طرف ایرانی اغلب نقش دلال وکارگزار طرف خارجی را داشت. دلالی در قبال مهندسان مشاور خارجی به مرور زمان در قبال مهندسان مشاور ایرانی نیز که به علت عدم تحصیل "شناسایی" ازسوی سازمان برنامه نمی‌توانستند مستقیما کار بگیرند متداول شد، به این ترتیب که کار به مشاوری که از سازمان برنامه شناسایی گرفته بود ارجاع می‌شد واین "مهندس مشاور ذیصلاح سازمان برنامه" کار را به صورت دست دوم به مشاوری که "شناسائی" نداشت واگذار می‌کرد. در هردو مورد "مهندس مشاور ذیصلاح سازمان برنامه نقش واسطه را داشته و مبالغ گزافی فقط برای همین نقش واسطگی دریافت می‌کرد. تازمانی که تعداد مشاورانی ازاین دست محدود بود، از طریق افرادی که در ارگان‌های بالای مملکتی بودند وروابط خاصی بامشاوران داشتند، توزیع کار "دوستانه" به انجام می‌رسید و مسائل مورد اختلاف در باشگاه‌هائی به نام "انجمن مهندسان مشاور ایران" و "سندیکای مهندسین مشاور وهمکار" حل و فصل می‌گردید. ولی اندک اندک باافزایش تعداد "مهندسان مشاورذیصلاح سازمان برنامه"، مبارزه بین آنها برای گرفتن هرچه بیشتر کارشکل گرفت و از یک سو بایجاد سد هائی در مقابل دادن "شناسائی" به مشاوران جدید واز سوی دیگر به تلاش برای سهیم کردن اشخاص ذینفوذ موجود در دستگاه‌های دولتی در منافع حاصل از این حرفه، انجامید. این کار که ابتدا به صورت واگذار کردن سهام بطور مستقیم و یااغلب غیرمستقیم، دادن کادو، پرداخت رشوه یا مستمری و... انجام می‌گرفت، بتدریج تکامل یافته و بصورت سیستم "دلال ـ مشاور" درآمد. دراین‌سیستم افراد ذینفوذی در دستگاه دولتی به عنوان دلال عمل می‌کردند و درصدی از حق‌الزحمه را از مشاوری که کار به‌او ارجاع می‌شد دریافت می‌داشتند. البته کار دلال به ارجاع کار ختم نمی‌شد، بلکه درمراحل گرفتن "شناسائی" ودریافت حق‌الزحمه نیز اعمال نفوذ وی کارساز بود.

سیستم ظاهرالصلاح تر دلالی نیز وجود داشت که آن واگذار کردن شغل، سهم ویا هردوی آنها به اشخاص ذینفوذ ویا بستگان آنها در شرکت ویاموسسه مهندسی مشاور بود تا از طریق وی مسائل مربوط به گرفتن کار و دریافت حق‌الزحمه حل وفصل شود و در این صورت حق دلالی مربوط به این گونه خدمات از طریق حقوق، سود سهام ویا هر دوی آنها پرداخت می‌گردید. این سیستم تاآنجا رشد کرده بود که در سال های اخیر، خواه به ابتکار افراد ذینفوذ که افراد متخصص را به دورخود جمع می‌کردند و خواه به ابتکار عده‌ای از تحصیل کرده‌ها ومتخصصین که لااقل به اتکاء دیپلم‌های خود علاقمند بودند هرچه زودتر "جواز کسب" گرفته در کار مشاوره وارد شوند، ترکیبی از کادرها و فرد یا افراد ذینفوذ، به شکل موسسات مهندسی مشاور تشکیل شده، به ثبت رسیده شروع به کار می‌کرد. گاه فرمالیته‌های ثبتی، اداری و شناسائی این شرکت-ها وموسسات مدتی پس از اینکه ارجاع کار مسجل می‌شد، به عمل می‌آمد. اضافه کردن فردی ذینفوذ به جمع عده‌ای که میل به ایجاد یک واحد خدمات مشاوره از این طریق ناصحیح داشتند، به قرار دادن رقم (۱) در سمت چپ تعدادی صفر تشبیه می‌شد که بدون آن (۱) همیشه صفر بودند، ولی آن (۱) ارزش قابل ملاحظه‌ای به‌آنها می بخشید. (۱)ها معمولا اعضاء دور ونزد یک خانواده کثیف پهلوی، وابستگان به دربار و مقامات بالای لشکری وکشوری یا اقربای آنها بودند که حتی برای انجام تعهدات خود در مقابل "صفر" ها به ابداع واختراع طرح هایی مبادرت می‌ورزیدند واین کار تاآن جاپیش رفته بود که گاه در مکاتبات اداری، تهیه طرحی به مشاوری ابلاغ می‌شد، طرح تهیه می‌گشت، مراحل بررسی و تصویب رامی‌گذراند وحق‌الزحمه مربوطه به مشاور پرداخت می‌گردید بدون این که واقعا کاری انجام گرفته باشد، و چون به اصل طرح هم نیازی نبود، مسئله با پرداخت حق-الزحمه خاتمه می پذیرفت، و ازاین متداول تر طرح-های "مطالعاتی" بود که بابت تهیه چند گزارش "شکیل" حق‌الزحمه‌های گزافی پرداخت می‌شد.

ناگفته نماند که (۱) ها نیز متقابلا به صفرها نیاز داشتند. چه اولا انجام حداقل کار روی پروژه‌ها ضروری بود وثانیا ضوابط شناسائی مهندسان مشاور که از طرف سازمان برنامه تدوین گردیده بود، وجود اشخاص متخصص را در شرکتهای مهندسی مشاور ایجاب می‌نمود. ولی نظر به اینکه این ضابطه کیفیت را نادیده گرفته به جنبه کمّی مسئله توجه داشت، راه را به‌نوع دیگری سوء استفاده بازمی‌کرد و آن این که، عده‌ای فقط با قراردادن دیپلم خود در اختیار (۱)ها بدون اینکه تخصص خود را در اختیار بگذارند یاحتی بدون این که تخصصی داشته باشند که در اختیار بگذارند، با دریافت "حق دیپلم" به (۱) ذینفع اجازه می دادند که کاریکاتور یک شرکت مهندسی مشاور را ساخته، طرحی را از دولت بگیرد و انجام آن را به صورت دست دوم وبه قیمت بسیارنازل به "صفر"هائی که (۱) ندارند یا

برنامه‌های عمرانی در...

حاضر نیستند (۱) داشته باشند، واگذار کند، و به این‌ترتیب از طریق یك دلالی کثیف به چپاول بیت‌ـ المال بپردازد. صرفنظر از ضوابط مربوط به "شناسائی وقبول یك موسسهٔ مهندسی مشاور به عنوان "مهندس مشاور ذیصلاح سازمان برنامه" ضوابط دیگری نیزبرای تعیین ظرفیت کارهرمهندس مشاور وارجاع کار متناسب با این ظرفیت تدوین گردیده بود، ولی این ضوابط عملا رعایت نمی‌شد و ارجاع‌کار عمدتا با پا درمیانی یا حتی اعمال فشار (۱) ها صورت می‌پذیرفت. درنتیجه، شرکتهاوموسساتی بودندکه تا ۱۵ الی ۲۰ برابرظرفیت خود کارمی‌گرفتند درحالیکه شرکتهای متعددی اصولا کاری در دست نداشتند ویا حجم کارشان به مراتب از ظرفیتشان کمتر بود. حتی گاه برای اینکه اضافه بر ظرفیت بودن کار مشخص نگردد، شرکتهای مهندسی مشاور ودستگاه‌های اجرائی ازدادن گزارش مستمر به سازمان برنامه خودداری کرده به این ترتیب امکان کنترل بسیار سطحی ونیمهندی را هم که از طریق: سازمان برنامه وبه کمك کامپیوترها و سیستم بسیار پرخرج وپیچیدهٔ "مرکز انفرماتیك" به عمل می‌آمد، از بین می‌بردند.

باتوجه به مراتب فوق، به سهولت دیده می‌شود که کیفیت طرح‌های تهیه شده در درجهٔ‌دوم‌اهمیت قرار داشت وسودآوری طرح‌ها بیشتر از هرچیز دیگری مطمح نظر بود. واین ناگزیر به تنزل کیفیت طرح‌ها، افزایش هزینهٔ اجرای آنها و کامل نبودن مشخصات اجرائی منجر شده است. موارد متعددی ازکپی‌کردن نقشه‌های طرح‌های مشابه خارجی، بدون توجه به شرایط خاص‌ایران وجود دارد که از مظاهربارزاین طرز فکر بوده، صرفنظر از حق الزحمه‌ای که بدون استحقاق پرداخت گردیده، در مراحل اجرائی نیز اتلاف بیت المال را سبب شده‌است.

طرح‌های عمرانی، پس‌از تهیه توسط مهندس مشاور و تصویب توسط سازمان برنامه ویا دستگاه‌اجرائی، از طریق مناقصه یا باترك مناقصه جهت اجرابه پیمانکار واگذار می‌شد. کیفیت اجرائی نازل طرحهای تهیه شده، گاه برخوردهائی را بین مهندس مشاور و پیمانکار اجراکننده طرح بوجود می‌آورد که به‌طولانی‌تر شدن اجرا وهزینهٔ‌اضافی برای پیمانکار منجرمی‌گردید در ابتدای امر، پیمانکاران با توجه به این که برای دریافت پول کارهای انجام شده و صورت وضعیتهای خود نیاز به تائید مشاور داشتند و درگیری بامشاور را صلاح نمی‌دانستند، درجهت منافع خود به رفع مشکلات پرداخته، نقائص نقشه‌های اجرائی راسکوت می‌گذاشتند و در ازاء این سکوت، امتیازاتی را از مهندس مشاور خواستار می‌شدند. تفاهمی کهبتدریج دراین زمینه بین تعدادی از مشاوران وپیمانکاران به وجود آمد، به ایجاد یك نحوه سوءاستفاده منتهی شد که خطوط مشخصه آن عبارت بود از، صرفه‌جوئی در هزینهٔ تهیهٔ طرح به نفع مشاور، از طریق صرفنظر کردن از تهیهٔ تمام جزئیات اجرائی و موکول کردن آن به مرحلهٔ اجراء، تقلیل امکان کنترل طرح ازلحاظ فنی، عدم امکان تعیین بالنسبه دقیق هزینهٔ طرح و بازگذاشتن راه افزایش هزینه در موقع اجرابا درخواست "قیمت‌های جدید" وتهیهٔ نقشه‌های جزئیات اجرائی وگاه قسمت قابل ملاحظه‌ای از نقشه‌های اجرائی توسط پیمانکار درحین اجراء. طبیعی‌است که دراین شرایط پیمانکارسعی می‌کرد نقشه‌های‌اجرائی را متناسب باامکانات خودتهیه و حداکثر سودآوری‌را تامین کند. این انطباق باامکانات تاجائی که به امکانات فنی‌واجرائی محدود بود، می‌توانست معقول تلقی‌کرد. ولی وقتی ضوابط سودآوری و انطباق‌طرح باآن ضوابط، خطوط هادی طرح را تشکیل دادند، سوءاستفاده آغازگردید. انتخاب راه حل‌ها نه بر اساس موازین فنی بلکه براساس نقطه ضعف‌های "فهرست بها"، که مبنای پرداخت به پیمانکار است، صورت پذیرفته، مصالحی که‌قیمت آنها در بازار ارزان و در فهرست بها گران بود در تهیه طرح منظور گشته، کیفیت طرح در درجهٔ دوم اهمیت قرار گرفته و به نفع پیمانکار و مشاور و به زیان بیت المال، هزینهٔ کار افزایش یافت.

این نحوهٔ‌سوءاستفاده درهرحال موضعی بود و نمی‌توانست تمام گسترهٔ یك طرح را شامل شود. به علاوه، برای اِعمال آن، تفاهم مشاور وپیمانکاردرعدول از موازین ضرورت داشت و وصول به این تفاهم‌همیشه میسر نبود واتفاق می‌افتادکه به اجرا درآوردن طرح‌ـ های ناقص‌به اشکال برخورد می‌نمود وباعث بروز سروصداهائی می‌شد. به منظور احترازاز این قبیل سروصداها و تسهیل کارسوءاستفاده، بتدریج سیستم کامل‌تر "پیمانکار‌ـ دلال ـ مشاور" شکل گرفت که از همان ابتدا پیمانکار و مشاور را درارتباط باهم‌قرار می‌داد. طرح به دلخواه پیمانکار تهیه می‌شد، مشاور بندوبست‌های مربوط به واگذاری اجرا به پیمانکار مورد نظر را سازمان می‌داد، کیفیت اجراء چنانکه باید وشاید کنترل نمی‌شد و به این ترتیب پیمانکار از طریق تقلیل کیفیت اجرا و مشاور از طریق عدم انجام خدمات مربوط به نظارت سود می‌بردند. صورت وضعیت‌های پیمانکار اغلب بدون رسیدگی وبا تائید مشاور پرداخت و بودجهٔ طرح پیشاپیش مصرف می‌شد وبرای افزایش‌اعتبار طرح زمینه‌سازی می‌گردید. البته پیمانکار از طریق دریافت پیش‌از موقع پول و به جریان گذاشتن آن نیز سود می‌برد که سهمی ازآن را بطور مستقیم یا غیرمستقیم به مشاور می‌داد.

در سیستم "پیمانکار‌ـ دلال‌ـ مشاور" به تدریج تهیه‌کنندگان و واردکنندگان مصالح ساختمانی و لوازم نیز بطور مستقیم یا غیرمستقیم وارد شدند و در ازاء دادن امتیازاتی به‌مشاوران وپیمانکاران، مصرف کالاهای خود را در طرح‌هاتضمین کردند. از طریق این همکاری، به تدریج سیستم پنج‌رنج "مشاور‌ـ دلال ـ پیمانکار‌ـ تولیدکننده ـ واردکننده" درعمل‌بوجود آمد. بانکهای ایرانی وخارجی هم از طریق وام‌ها و اعتبارات وارد این روابط پیچیدهٔ چپاولی شدند و حتی در بعضی موارد، واگذاری تهیهٔ طرح یااجرای آن رابه مشاور یا پیمانکار خاصی شرط پرداخت وام یا اعتبار قرار دادندو به این ترتیب در "طرح‌های‌عمرانی کشور" درجهت تامین سود بیشتر برای خود ووابستگانشان به نحو تعیین کننده‌ای دخالت نمودند.

درتمام مراحل فوق و درجریان شکل گرفتن‌سیستم‌ـ های مختلف سوءاستفاده، گروه بندی‌های سیاسی‌ـ مذهبی منحط، یعنی فراماسونها و بهائیان نیز عملکرد خاص خود را داشتند و درتمام مراحل‌گرفتن شناسائی، تعیین ظرفیت و رتبه بندی، ارجاع کار، تصویب طرح و اجرای آن، به نفع‌وابستگان خود اعمال نفوذ می‌کردند.

در اوائل سال ۱۳۵۲، ظاهرا به منظور ایجاد نظمی در حرفهٔ مشاورهٔفنی، به ابتکار دولت، "جامعهٔ مشاوران ایران" تاسیس‌گردید وبه منزله ابزار دیگری برای حفظ مواضع انحصارطلبانه تعداد قلیلی مشاور مورد استفاده قرارگرفت.

در چند سال اخیر، سیرتکاملی مکانیسم چپاول بیت المال و تخریب اقتصاد مستقل ملی در جهت تحکیم وابستگی به سرمایهٔ‌خارجی، به‌ایجاد مجموعهٔ پیچیده‌ای مرکب از بانکها، شرکتهای واردکننده، شرکت‌ـ های تولیدکننده، مشاوران وپیمانکاران منجر شد و از طریق تاسیس بانك، شرکت‌های مختلط و کنسرسیوم‌های بزرگ، موجودیت این مجموعه تثبیت گردید. باین ترتیب سرمایه‌های کلانی در ارتباط نزدیك با یکدیگر، طبق برنامه‌های دقیق و بااستفاده ازتمام روشهای بانکی وپولی، به‌منظور تامین حداکثرسود، در رشته‌های مختلف به جریان افتاد، وباحرکت این سرمایه در یك مدار بسته، چپاول لجام گسیخته‌ای آغازگردید. به عنوان مثال، در زمینهٔ ایجاد مجتمع‌ـ های مسکونی بزرگ و تهیه وفروش مسکن معمولا باافزوده شدن یك "کارفرما" به جمع فوق، حرکت از بانك‌آغاز و به بانك ختم می‌گردید: پول توسط بانك، به صورت وام یااعتبار در اختیار شرکت‌های واردکننده، سازنده (که اغلب نقش مونتاژکننده داشتند) وپیمانکار قرار داده می‌شد وبهره‌ای به آن تعلق می‌گرفت. محل مصرف پولی که در اختیار گذاشته شده بود پیشاپیش معلوم بود. واردکننده‌آنچه راکه سودآورتر بود وارد می‌کرد وسازنده نیز آنچه راکه باهزینهٔ‌کمتر ساخته‌شده به حداکثر قیمت قابل عرضه بود تولید می‌نمود و با سود کلانی به پیمانکار می‌فروخت. در این خرید و فروش، پیمانکار از همان اعتبار یا وام بانکی استفاده می‌کرد، و علی‌الاصول فقط چند برگ کاغذ ردو بدل می‌شد و بس. مشاور، که خود پای ثابت بازی بود، طرح رامتناسب باامکانات و با نظر پیمانکار طوری‌تهیه می‌کرد که حداکثر سودآوری را داشته باشد، وبه‌این ترتیب محل مصرف اجناس‌وارد شده و تولید شده را تامین می‌کرد. او باتهیهٔ‌چند نقشهٔ تیپ، بدون‌این که زحمت یافتن راه حل بهینه (اپتیمم) را، که اهم وظایف مهندس مشاور است، به خود داده باشد، در ازاء کار ناکرده پول کلانی دریافت می‌داشت. پیمانکار اجرای کار را اسما "تحت نظارت مشاوروعملا بدون هیچ کنترلی آغاز و سود کلانی برای خود منظور می‌کرد. هنوز ده درصد کار انجام نشده، کارفرما بازارگرمی برای فروش‌را آغاز می‌کرد و بانك هم از طریق پرداخت وام به خریداران، کارفروش‌راتسهیل می‌کرد. از طریق پیش‌فروش واحدهای مسکونی و گرفتن پیش‌پرداخت، پولهای کوچك متفرق در اختیار کارفرما قرار می‌گرفت و به نفع‌او به گردش می‌افتاد، و یا این پولهابرای اخذ وام آتی به بانك سپرده می‌ـ شد و از طریق بانك به جریان درمی‌آمد. به این ترتیب‌صاحبان سرمایه باجداکردن مراحل کارودفاتر حساب، از سرمایه واحدی در شش مرحله یعنی پرداخت وام به واردکنندگان، سازندگان وپیمانکاران فروش‌مصالح و لوازم وارد یا ساخته شده، تهیه طرح‌و نظارت بر اجرای آن توسط مشاور، سود حاصل‌ازعملیات پیمانکاری، فروش‌واحدهای مسکونی ساخته شده و بالاخره پرداخت وام توسط بانك به خریداران، سود‌ـ های کلانی رابه حساب خریداران واحدهای مسکونی به خود اختصاص می‌دادند. در مورد پروژه‌های عمرانی نیز، که مجریان آنها دستگاه‌های دولتی بودند، کم‌وبیش چهار مرحلهٔ‌اول به کار بسته می‌شد و حتی در مواردی دستگاه‌های دولتی باایجاد محدودیت و ضوابطی کار مهندسان مشاور را به سمتی هدایت می‌کردند که به نفع‌واردکننده یا تهیه‌کنندهٔ خاصی، از مصالح و لوازم معینی در طرح‌هااستفاده نمایند. به عنوان مثال می‌توان دستور وزارت آموزش‌و پرورش را دایر بر بکارگرفتن میز و صندلی وسایرلوازم ساخت سوئد در طرح مدارس و دستور وزارت بهداری و بهزیستی را دایر بر استفاده از وسائل‌بیمارستانی آمریکائی‌در طرح‌های بیمارستانی ذکر کرد. در سال‌ـ های اخیر این گونه بندوبست‌ها، در مورد پروژه‌ـ های بزرگ در مقیاس جهان شمول انجام‌می‌گرفت. ماهیت اقدامات فوق، علیرغم ظاهر آراستهٔ آنها‌نمی‌ـ توانست برای همیشه پوشیده بماند وامپریالیسم که پیش‌بینی می‌کرد با افشای ماهیت اصلی امر، موقعیتش به خطر خواهد افتاد، پیش‌بینی‌های لازم را چه در مقیاس داخلی به صورت ایجاد و تحکیم سازمانهای پلیسی وساواك و چه در مقیاس منطقه به صورت ایجاد پایگاه‌های نظامی، که در عین حال بهترین وسیله حفظ جو تشنج و گرم نگهداشتن بازار فروش اسلحه‌بود به منظور تثبیت موقعیت خود به عمل آورد.

بودجه‌های کلانی از دسترنج ملت ایران در هردو زمینه مصرف گردید وبا توجه به فوریت و جنبهٔ‌ضربتی طرح‌های نظامی و امنیتی و "محرمانه" بودن بودجه‌ـ های مربوطه، تمام بندوبست‌های فوق باحدت وشدت بیشتری درصرف آنها مجری و معمول بود. و اماتمام این سوءاستفاده‌ها، اسراف وتبذیرها در مقابل‌منظور، اصلی "شیطان بزرگ" که تامین یك بازار فروش دائمی مواد مصرفی و اسلحه بود جزء بسیار کوچکی را تشکیل می‌داد.

البته ممکن است از مطالعهٔ‌طرح‌های عمرانی، در مورد نافع بودن طرح‌ها برای کشور، تردید حاصل گردد ولی باانداك تعمق در ماهیت پروژه‌های بزرگ، به وضوح دیده می‌شود که خطوط هادی برنامه‌های

بقیه در صفحهٔ ۸

شاعر آذربایجان شوروی
صمد ورغون

کبوتر

باران نم‌نم می‌بارد.
برگهای خزان زردزردند.
دامن زمین چاک چاک،
که ک چون شمشیر می‌برد.
خاک سیاه پریشان است،
نه گلی و شکوفه‌ای.
من شهرکی ده‌گونه را به‌تصور می‌آورم:
ازهیچ جای کوچه‌های بلند،
صدائی برنمی‌خیزد.
صدای آدمی به‌گوش نمی‌رسد.
نه باغی هست ونه باغچه‌ای، -
نه بع‌بع گوسفندی،نه اجاق روشنی!
ازهرسو به‌هرچیز بنگری،
پنداری جهان لال است...
مگرآدمی آفریده نشده است؟
آیا زندگی خیالی بیش نیست؟
من گاهی ازغرش توپ نزدیک یکه می‌خورم.
گلوله‌ها ازبالای سرم صفیر می‌کشند.
لحظه‌ای مصیبت را درهزارویک اثر
باخون تصویر می‌کنند...
افقهای تنگ،تنگتر می‌شوند،
سیاهی شب رخت برمی‌بندد.
قلب سرب نشسته اهالی
آویزهٔ گوشش...
ای شهر،لختی با من سخن بگو
بگوقامتت،با چه‌زبانی
با قلب دوست سخن می‌گوید؟
کدام شاعر،کدام شعر
که‌بر این غمت واقف است،
درعالم خلسه فرورفته؟...
شهر،گنگ وخاموش است...
ویرانه‌ها چه‌ها برزبان دارند!...
میهن زیبا به‌تاراج رفته.
نه‌زمینی مانده،نه‌ثروتی.
ازهرخانهٔ درآتش سوخته‌ای
چهاردیواری بیش نمانده است.
اینک درکنارخانه‌ای
بی‌اختیار ایستاده‌ام...
شامگاه بال می‌گسترد،
سرما درقلبم لانه دارد،
تک درخت خشک گشتهٔ دم‌در،برگهایش ریخته است
وبرآن کبوتری نشسته.
پرنده مهربان،از راز غمت پرده‌بردار!
توهم برای خودزبانی داری.
بگو،چرا از روزگارتلخ
چون یتیمان سرروی شانه‌داری؟
ازدیدگانت غم می‌بارد.
حرف بزن،غمت آیا ازانتظاراست؟
دردل چه‌داری؟
بگو،ازیارت خبرداری؟
کبوتر،ازرازت پرده‌بردار،
بگو،چرا دلت تنگ است؟
به‌آن ایوان خاکسترشده،
دلازرده تا چند نگاه می‌کنی؟
بگو،آن دلبرخوبروی طناز
که سحرگاهان به‌این ایوان پا می‌گذاشت و
به‌آوازطبیعت گوش فرا می‌داد،
کجاست؟
اوکه قلبی شاعرانه داشت و
به‌طبیعت عشق می‌ورزید،
درودشعرخدایی را
نثارخورشید می‌کرد.
آن پری‌پاک،دراین ایوان،
گهگاه رمان می‌خواند؛
وگاهی با دستهای سفید،
جوراب گرم می‌بافت.
آن زیبارو،آن دختردلبندسحرگاهان
که‌روسری گلگون داشت،
کجاست؟
چرا این ایوان اوسوخت
وبه‌خاکسترمبدل شد؟
شایدروزگار،ازاوکه‌سراپا مهرومحبت بود،
روی برگردانده؟
آه،اودیگرسوی این باغ وباغچه
ره‌نخواهدسپرد.
این درختان آلبالو
براولبخندنخواهندزد.
ای کبوتر!درحسرت آن دلارا
غریبانه‌تنها نمان،
درمحنتگاه جان چندان پای مفشار!
آه،آن چشمها،آن چشمهای شهلا،
باردیگرتورا نخواهنددید،
اودیگرسحرگاهان،دردامنش
به‌همدمش دانه نخواهدداد!
توفان اورا به‌سان گلی
ازاین چمن برکند.
روزگارتلخ،آن جان زنده‌را
مفت ربود.
کبوترلب به‌سخن می‌گشاید:
"داغ هجران جگرسوزاست.
آخرین برگ یک رمان،ازآن زیبارو
زیرآن سنگ،میان گردوغبار
به‌یادگار مانده است.
آن دلارای خوبروی،
وبرگ برگ آن رمان نیز،
درآن لحظهٔ بس شوم
میان شعله‌های آتش سوخت...
تیره‌بختی را بنگر!...
چه‌تقدیرناگواری!"
پرندهٔ تیره‌بخت این همه منال!
سخن بس کن.
زخمهایت دردناک است
ودنیا قفسی برایت!
آشیانی برای خودت بساز!
رفته دیگرباز نمی‌آید...
این حکم طبیعت است.
تاریخ منادیگررا گوش کن!
که‌بانگ برمی‌دارد:
– امروزوفردا،دادگاهی برپا خواهدشد...
آن روز،روزگارعوض خواهد شد...
این همه ذلتها،محنتها،
ومهرهای ناکام مانده
اززیرخاک سربرخواهندکشید،
به‌فریادخواهندآمدو
انتقامگویان
برزمین وآسمان فرمان خواهندراند.
آن روزجانیان نفرین شده
حلق آویزخواهندشد.
انتظار،بندوزندان
دیگرازبین خواهندرفت!
خاک سیاه،جامهٔ سوگواری
ازتن درخواهدآورد.
فرزندانسان،
پیروزیها را خواهدآفرید.
شرّ درخاک خواهدخفت...
برسرزمین خیرآفرین باد!
همه انسانها درسایه‌آرزو
به‌هم خواهندپیوست...
ای کبوترتوهم باورکن!
دردرون منال،
به‌سردی اشک مریز.
روح نجیب آن دلبرگمگشته
همچون فرشته‌ای دراین دیار
سیر خواهدکرد.
گونه‌هایش چون شکوفه‌ای
دربهارآتش‌گون خواهدشد.
آن پری ناکام
با دنیای دیگری روبروخواهدشد.
این غمها را
به‌دست فراموشی خواهد سپرد.
هنگام چیدن گل درچمنها
به‌یمن هرروزی که
بی خونریزی سپری شود،
دعای خیرخواهدفرستاد.

۱۳نوامبر۱۹۴۳

ترجمه: بدرالدین مدنی

یک داستان ازآنگولا

(۲)

نوشته: اسکار ریباس
ترجمه: م.فرنوش

اما این بارپیرزن که نمی‌خواست ثروت بادآورده‌شان ازدست برودوازبی عقلی‌دخترهم دیگربه‌تنگ آمده بود،دخالت کردوگفت:

"حالاببین!بازهم شروع‌کردی!بگو ببینم مگه این پول دستت روسوزونده؟ این مهملات روفراموش کن،همه‌اش باد هواست.ضمناً من هم این گیس‌ها روتو آسیاب سفیدنکردم!"

"اما مادربزرگ..."

"به‌این حرفها توجهی نکن!آنقدر اذیت نکن!آخه این همه ترس برای چیه؟ اگه ما پولرودزدیده بودیم آنوقت توحق داشتی منتظردردسرباشی،ولی توازتوی خیابون پیداکردی..."

عمه‌باحرارت ادامه‌دادکه:

"این حرف‌ها روهمینطوری می‌زنه! دروغ‌هم میگه،هیچکاری‌نمی‌تونه‌بکنه!پس بذاروردش روبخونه،تاثیری نداره‌پولت روبه‌هیچ‌قیمتی‌ازدست نده،بخت واقبالت درهمین پوله!بارک الله دخترخوب!"

عمه‌اینها راگفت وبالب‌هایش صدای ملچ وملوچ درآورد،بعدبه‌حرف‌هایش ادامه داد:"فکرمی‌کنی اگه‌خودش این پول رو پیداکرده بودپس می‌داد؟"وباانگشت سبابه‌پلک چپش رابلندکرد.

موسوکوبازوجدانش شکست خورده بود تسلیم‌همان استدلال‌های سابق شد.دختر بیچاره!این موضوع شکنجه‌اش می‌داد و کم‌کم‌وجودش راازدرون می‌سوزاندوازبین می‌برد.لعنت برلحظه‌ای که‌پول روپیدا کرد.آیا فقط به‌این‌خاطر بودکه‌اینگونه شکنجه‌شود؟مادربزرگ پرسیده‌بودکه‌مگر این پول دستت را می‌سوزاند؟بله،او می‌سوخت،امانه‌دست‌هایش،بلکه‌قلبش تمام‌وجودش."می‌خوام یک وردبخونم! می‌شنوین؟می‌خوام یک وردبخونم!"آه، چقدراین صداشکنجه‌اش می‌داد!امان از این فامیل‌های سنگدل،این دوستان سنگدل!پس این ضرب المثل که‌می‌گوید، بیرونشان مثل عسل است ودرونشان مثل زهر،درست است!

"من گریه‌کردم،برای پولی‌که‌گم کردم،فریادزدم،اماهیچکس جواب نداد گوش کنین،خوب گوش کنین،که‌بعدیک وقت نگین من جادوکردم.می‌خوام یک ورد بخونم!می‌شنوین؟می‌خوام یک وردبخونم پس بعداًگله‌وشکایت نکنین ها...هر کس جسداون روبشوره،می‌میره.هرکس تاخنش روبگیره،می‌میره.هرکس بهش لباس بپوشونه،می‌میره.هرکس خاکش کنه می‌میره!وهرکس که‌بگه"وای برمن!"اونم می‌میره.وبه‌این ترتیب دونانا این نفرین‌ها راهمه‌جا می‌پراکند.

شب همان روز،به‌خاطرآنچه‌که‌تا به‌حال گذشته‌بود،موسوکوحس کردکه‌تصمیم تازه‌ای دراوشکل می‌گیرد:اوپول رابه صاحبش پس می‌دهد.با این فکرسبکبال از خانه‌خارج‌شد.چرااصلاًبه‌مادربزرگ وعمه‌اش بگوید؟نه،آنها فقط مانع اومی‌شوند.

پول‌ها رادرلباسش پنهان کردوبا قدمهایی‌نامطمئن درتاریکی غروب،که ازصدای حرف‌زدن مردم وجیرجیرزنجره‌ها پرشده‌بود،به‌راه‌افتاد.کلبه همسایه‌کاملانزدیک بود.اما مثل کسی‌که ازنیروی ناشناخته‌ای پیروی‌کند،پاهایش اورا به‌مسیرمخالف کشاندند.موسوکو درحالیکه‌سعی‌می‌کردبرترس خودغلبه‌کند وآرام‌باشد،باخودش حرف می‌زد:"خب دونانا،پول روهنوزپیدانکردی؟"آن وقت پول را چطوربه‌اومی‌دهی؟چه‌توضیحی می‌دهی؟خجالت نمی‌کشی ازاینکه‌اینهمه مدت پول را پس ندادی؟

موسوکودرحالیکه‌درافکارخودغرق شده‌بود،متوجه‌شدکه‌مقابل درکلبه‌دونانا ایستاده‌است.آیا بایدداخل شود؟چه بهانه‌ای بیاورد؟بله،واقعاچه‌بهانه‌ای می‌تواندبیاورد؟آیا می‌تواند این کاررا بکند؟نه‌مسلما نمی‌تواند!

این باردیگرخانواده‌اونبودند، بلکه‌کم‌رویی‌بودکه‌شکستش می‌داد!آن پول لعنتی‌آرامش را ازاوسلب کرده‌بود.

ودونانا نیزبه‌همان ترتیب التماس وتهدیدمی‌کرد.امابی‌هیچ‌نتیجه‌ای.پول پیدانمی‌شدکه‌نمی‌شد.حالاتنها یک راه‌باقی مانده‌بودوآن هم انتقام‌گیری بود! آیا اومی‌بایست باسربه‌زیری‌دست ازآن پول برداردوبگذاردتابیگانهٔ سنگدلی ازثمره‌یک عمرکاروفداکاری‌اولذت ببرد؟ نه،هرگزنبایدچنان اتفاقی‌بیفتد.آن شخص هرکس که‌بودحتماًالتماس‌های اورا شنیده‌بود.بله‌حتماًشنیده‌بود،چون فریاد‌های اوهمه‌جا توجه مردم را به‌خودجلب کرده‌بود.همه متوجه‌شده‌بودند.هشت روز تمام،صدای‌اودرسراسرمحله‌های شهر طنین افکنده‌بود.صدای اوعلیرغم‌نالهٔ گدایان وضجه‌دیوانگان به‌گوش همه رسیده‌بود.اوقسم‌خورده‌بودکه‌جادوکند، وحالاهمین کاررا می‌خواست بکند.ترحم؟ نسبت به‌چه‌کسی؟آیا کسی‌که‌پول راپیدا کرده‌بودبه‌اوترحم‌کرده‌بود؟هرکس که قلبش ازسنگ است،قبرش هم‌بایدازسنگ باشد!

دونانا برای گرفتن دستورالعمل نفرینی‌علاج‌ناپذیرنزدجادوگران رفت. شایع‌بودکه‌درآن حوالی‌بهترین پزشک – جادوگران را می‌شدیافت.آنها باکمک جیم‌بامبی(ارواح‌خبیثه)گناهکاررا بدون فوت وقت به‌دنیای دیگرمی‌فرستادند.بله، بدون فوت وقت.

دونانا به‌یکی‌ازجادوگران گفت:

"من اومدم‌تابابزرگان قوم‌واجداد‌شون حرف بزنم.من ازتومی‌خوام‌که‌ارواح خبیثه‌روسراغ‌هرکس که‌پول من روپیدا کرده بفرستی.تمام‌قدرت‌های خودت روبه کاربگیرتابزرگان واجدادشون زودتر عمل کنن."

بعددونانا واردقفس جادوگرشد. قفس پربوداز بت‌های مختلف ولوازم جادوگری.دونانا زانوزد،کف دستهایش را روی زمین گذاشت ودرحالیکه‌گریه‌می‌کرد باجادوگرعهدوپیمان بست و تقاضای انتقام‌کرد.

"ازشماهونجی و وونجی،مونکونگو وخدای‌قادرمتعال،من تقاضای عدالت می‌کنم.هشت روزتموم‌من گریه‌کردم،همه جابرای پولی‌که‌گم‌کرده بودم‌فریادزدم، اماهیچکس جواب نداد.اون هایی‌که‌می‌تونستن ببینن،فقط نگاه‌کردن،اون هایی‌که‌می‌تونستن گوش کنن،فقط شنیدن. آه‌ای بزرگان وشما ای‌اجدادبزرگان،اگه کسی‌که‌پول من روپیداکرده‌اینجا نیست وراه‌دوری رفته،اگه‌خواهش‌های من رو نشنیده،بلایی به‌سرش نیارین،اما اگه شنیده‌وجواب نداده،ازشما تقاضا می‌کنم که‌تکه‌تکه‌اش کنین،همونطورکه‌باچاقو می‌کنن،همونطورکه‌گوشت روتوی بازارمی‌برن.کاری‌کنین کسی‌که‌پول روپیدا کرده،بمیره وکسی‌هم‌که‌درخرج‌کردنش به اون کمک می‌کنه،بمیره.کسی‌که‌جسدش رو می‌شوره،اونم‌بمیره،کسی‌که‌ناخنش را می‌گیره‌بمیره،کسی‌که‌موهاش رومی‌چینه، بمیره،کسی‌که‌به‌اون لباس می‌پوشونه، بمیره‌واون کسی‌هم‌که‌میگه"وای برمن!" اونم‌بمیره.همه‌بمیرن،همه،همه،همه ...برای‌اینکه‌همه‌حرف‌های من روشنیدن وهیچکس جوابی نداده!"

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱

رژیم های ...

های دیکتاتوری نظامی و غیرنظامی در این کشورها یاری کرده، همه نوع کمك مالی ونظامی دراختیارشان می‌گذارد تاآنها در مناطق خود نقش حوزه های ضدانقلابی وضد کمونیستی رابه مرحله اجراد رآورند.

رژیم‌های ضد دموکراتیك کشورهای آمریکای لاتین باوجود خصایص فردی وجوه مشترکی دارند. آنتی کمونیسم افسارگسیخته، تاریك اندیشی، گرایش به خفه‌کردن جنبش دموکراتیك انقلابی چه به رهبری کمونیستها وچه تحت تاثیراپوزیسیون لیبرال بورژوایی یافکر "میانه رو" سیاسی وجه مشترك همه آنهاست.

رژیم‌های ضدخلقی درتبلیغات خود ازتئوری ها وشعارهای ناسیونالیستی و شووینیستی فعالانه استفاده می‌کنند. برای احساسات ناسیونالیستی درمیان قشرهای مختلف جمعیت آمریکای لاتین پایه عینی وجود دارد: باقی ماندن تعدادی از مسایل مربوط به‌رهایی ملی، به پایان نرسیدن شکل‌بندی برخی ملت هاو وجود شکل های ماقبل‌سرمایه‌داری‌تولید وواحد های بهره‌برداری. ایدئولوگهای ارتجاع وامپریالیسم‌بااستفاده از عوامل مشابه مادی و روان‌شناسی می‌کوشند خرده بورژوازی وقشرهای متوسط جمعیت را به پایه مهم‌رژیم‌های دیکتاتوری بدل نمایند.

ازمشخصات دیگر دیکتاتوری‌های آمریکای لاتین عزم آنها در خدمت وفادارانه به ایالات متحده وامپریالیسم وترجیح دادن منافع امپریالیسم به منافع‌ملی است. اشتراك منافع طبقاتی، گرایش به جلوگیری از هرنوع دگرگونی بنیادی اجتماعی درکشورهای این قاره شرکای امپریالیسم وحامیانشان رابه هم نزدیك می‌سازد. توماس والکر استادیار علوم سیاسی دانشگاه دولتی اوهایو خاطرنشان می‌سازد که خانواده سوموزا کهسالیان دراز استبداد سیاه خود را بر نیکاراگوئه تحمیل نموده بود "همواره درخط مشی سیاست خارجی از سیاست خارجی ایالات متحده الهام می‌گرفت و دراین دنباله‌روی راه افراط در پیش گرفت".

* * *

بسیاری ازکشورهای کوچك و فوق‌العاده عقب مانده نیمکره غربی زیرسلطه رژیم‌های تروریستی قرار دارند. تقریبا بطورکلی چهره آمریکای مرکزی رامی‌توان باد یکتاتوری های خونین نظامی تصویرکرد. حکومت جابرانه رئیس خانواده‌های مستبد در نیکاراگوئه به مدت ۴۵ سال (۱۹۷۹—۱۹۳۴) نمونه بارزی از استقرار یك چنین‌سیستمی است.

نیکاراگوئه که به سرمایه خارجی ودرجای نخست به‌ایالات متحده وابسته بود، بصورت یك کشور عقب مانده کشاورزی باقیمانده است. ۹۰٪ بهره‌برداری جنگلی کشور، ۸۰٪ صنعت معدن ونزدیك به ۴۰٪ صنعت تبدیل موادآن در دست سرمایه خارجی قرار داشت. بیکاری (بانرخ بیش‌از ۲۰٪) فقر (باد رآمد متوسط سرانه سالیانه‌صد دلار)، بیسوادی (باتقریبا ۸۰٪ بیسواد درکشور) از "ثمرات" رژیمی است که نیروهای مسلح‌آن ازایالات متحده آمریکا" بیش از همه کشورهای آمریکای لاتین کمك دریافت می‌کردند" (کورنت هیستوری، ۱۹۸۰، ص ۵۷).

درحال حاضر، دیکتاتوری‌های هائیتی، پاراگوئه وگواتمالا از "کهنه‌ترین" رژیم‌های مورد بحث بشمار می‌روند.

رژیم دووالیه از ۱۹۵۷ درهائیتی حکومت می‌کند (تا ۱۹۷۱ قدرت در دست فرانسواد ووالیه‌معروف به "پاپادوك" بنیان گذار رژیم‌بود. از ۱۹۷۱ پسرش ژان کلود بجای وی نشست). دراین کشور درآمد سرانه (۸۰ دلار درسال) نازل‌ترین نرخ جهان راتشکیل می‌دهد بیش‌از ۹۰٪ جمعیت بیسوادند. این دیکتاتوری وحشی ازبدو به قدرت رسیدن همواره به "حالت اضطراری" درکشورادامه داده است. رژیم تنها باترور خود راحفظ می‌کند.

درهائیتی نسبت مدارس و و زندانها ۱ به ۳۸ ونسبت میان آموزگاران وسربازان ۱ به ۱۸۹ است ازهرده زندانی یك زندانی در پنج روز اول دستگیری نابود می‌شود و ۸۰٪ آنان در طول دوسال اول توقیف ازبین می‌روند. منابع کشور به ثمن بخس به‌انحصارات فروخته می‌شود. انحصارات ۷۰٪ سرمایه‌گذاریهای اقتصاد رادر دست دارند. (۱)

امپریالیسم آمریکا دربرابرتقویت مواضع نیروهای ترقیخواه درمنطقه کارائیب می‌کوشد "محور" ضد کمونیستی ارتجاعی "هائیتی — جمهوری دومنیکن — پورتوریکو" را محفوظ نگاهدارد. ارتش هائیتی تقویت یافته و زیرکنترل مستقیم ایالات متحده قرارگرفته‌است. سرویس های مخفی هائیتی تحت فرماندهی سازمان سیا عمل می‌کنند. واحدهای "لئوپارد" که شبیه گارد ملی سابق سوموزا است تحت تعلیم و هدایت آمریکا بوجود آمده‌است.

لوکاس گارسیا واستروسنر روسای رژیم‌های دیکتاتوری گواتمالا وپاراگوئه (که‌هردو آنها در ۱۹۵۴ روی‌کار آمده‌اند)، کتمان نمی‌کنند که‌سرکوب وترور از ابزار ضروری آنها برای "نابودی کمونیسم" هستند. بیش‌از ۲۰۰۰۰ نفر درگواتمالا در رژیم دیکتاتوری ازراه شکنجه وترورنابود شده‌اند. جنبش کارگری‌وحزب کار (کمونیست) گواتمالا بیش‌از همه از "ترورسفید" رنج می‌برد.

نرخ بیکاری دراین کشور ۴۰ تا ۵۰ درصد جمعیت فعال را دربر می‌گیرد. در ۱۹۷۷ میزان سرمایه‌گذاری های خارجی ۴۳٪ مجموع سرمایه‌گذاریها بود. در پاراگوئه سرمایه خارجی، ۸۰٪ تجارت خارجی ۹۰٪ بانك های خصوصی وشاخه‌های کلیدی صنعت را در دست دارد. گواتمالا دریك بحران شدید اقتصادی است که سنگینی آن روی دوش طبقه کارگر، دهقانان، قشرهای متوسط وبطورکلی همه جمعیت زحمتکش کشوراست. بنوشته مطبوعات ایتالیا، درگواتمالا ۶۵٪ کودکان پیش ازرسیدن به سن ۵ سالگی ازسوءتغذیه می‌میرند. ۷۵ درصد جمعیت قادربه سد جوع نیستند. درمناطق روستایی برای ۴۰۰۰ سکنه یك پزشك وجود دارد. طول متوسط عمر ۳۶ سال است. توده‌های مردم دربیسوادی غوطه ورند (۷۲٪ اهالی بیسوادند. این شاخص برای سرخ پوستان و زنان به ترتیب ۹۰٪ و ۹۹٪ است)

دیکتاتورها هرنوع فعالیت دموکراتیك زحمتکشان راوحشیانه سرکوب می‌کنند. همه احزاب سیاسی ترقیخواه تعطیل شده‌اند مبارزان سندیکاها تحت تعقیب قرار گرفته‌اند. آ. رید ینگ خبرنگار نیویورك تایمز درشرح مشاهداتش نوشت: "گواتمالا درمیان کشورهایی که حقوق بشر درآنها به طور رسواآمیزی به مسخره گرفته‌شده ... نمونه‌است ... پس از این که ژنرال رومرو لوکاس در ژوئیه ۱۹۷۸ درگواتمالا قدرت راتصاحب نمود، رهبران سیاسی، سندیکایی ودهقانان بطورمنظم بقتل رسیدند".

واشنگتن گاه گاه در لفظ این نوع‌ترورها راتقبیح می‌کند، اما همانطورکه رید ینگ اعتراف نمود این قبیل اظهارات ازجانب رهبران گواتمالا جدی تلقی نمی‌شود. به عکس آنها در رفتارسرکوبگرانه خود علیه هرنوع "فعالیت براندازی" مورد تشویق قرارمی‌گیرند، زیرا کاخ سفید برای جلوگیری از تکرار حوادث نیکاراگوئه در کشورهای دیگر همین رفتار را از آنان انتظار دارد. هجوم "نیروهای انتظامی" گواتمالا به سفارت اسپانیا و قتل عام بربرمنشانه ۳۲ دهقان که به آنجا پناه برده بودند، وبعلاوه کشتار دیپلمات اسپانیا یکی از تازه ترین نمونه‌های تاکتیك تروروسرکوب است. این عمل افکار عمومی آمریکای لاتین را خشمگین ساخت وموجب قطع رابطه دیپلماتیك اسپانیا و رژیم گواتمالا گردید.

در این اواخر "متخصصین" گواتمالا تصمیم گرفته‌اند تجربه خود را در زمینه سرکوب مردم در اختیار نیروهای ارتجاعی سالوادور قرار دهند. مداخله بیشرمانه دارودسته حاکم گواتمالا در امور داخلی سالوادور ازجانب پنتاگون وسازمان سیا مورد تشویق قرار گرفت. واشنگتن می‌کوشد بوسیله عروسکان گواتمالایی خود شعله مبارزه رهایی بخش مردم سالوادور راخاموش سازد.

دراین اواخر هرچه بیشتر این واقعیت آشکار می‌گردد که رژیم‌های ضد بشری چون رژیم گواتمالا دیگر قادر نیستند جلو رشد مبارزه خلقی رابگیرند. سال گذشته مبارزه طبقاتی شدیدی در گواتمالا جریان داشت. درکشور "جبهه دموکراتیك مبارزه بر ضد سرکوبی در گواتمالا" متشکل از سازمان های توده‌ای و دموکراتیك برنماینده، کشور تشکیل شده‌است. کارلوس گونزالس دبیرکل کمیته مرکزی حزب کار گواتمالا اعلام داشته است که "علی رغم تعرض متقابل دستگاه سرکوبگر، درجه عالی بلوغ جنبش خلقی در شهرها وروستاها به ماامکان می‌دهد که بااطمینان بگوییم که فعالیت های توده‌ای همواره شدت می‌یابد".

یادداشت:

۱— در ۱۸۰۴، هائیتی به نخستین کشور مستقل آمریکای لاتین تبدیل شد، بنظر می‌رسید که دورنماهای خوبی به روی این‌کشور گشوده شده‌است. باوجود این، مداخله نیروهای استعماری وسپس (درآغاز ۱۹۱۰) اشغال این کشور قریب ۲۰ سال توسط واحدهای ایالات متحده مهرونشان‌خود رابرسرنوشت هائیتی برجای نهاد.

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱

نهضت دمکراتیک ۲۱ آذر ...

شهرهای قدیمی آذربایجان یعنی شهر جلفا چنین شرح می‌دهد:: "وارد خرابه‌هائی شدیم کهاسمش را "جلفا" می‌گفتند. راستی اگرگفتم خرابه ها تصور نکنید اغراق گفته‌ام. دراین محل که آنرایکی از دربهای کشورشاهنشاهی باید بدانیم بجائی که یك رودخانه بزرگی مثل ارس ازآن می‌گذرد، سرزمینی که همه گونه استعداد، آبادی وکثرت نفوس دارد، فقط چند عمارت قابل ملاحظه از قبیل ایستگاه راه آهن، تلگرافخانه، انبارگمرك و بخشداری دیده می‌شدکه ممکن بود اسم عمارت بدان گذاشت. بقیه خانه‌های گلی و خرابه فقط دوطرف یك خیابان کوتاهی رامی پوشاند که بزحمت آن نقاط را قابل سکونت می‌توان تصورکرد". عضو موثرهیئت مدیره‌روزنامه داد و دوست نزدیك‌قوام عمیدی نوری پس ازبازدید از شهرستان خوی می‌نویسد: "معلوم شد این شهرستان که بیش‌از ۳۵ هزار جمعیت دارد، ۲۵ سال است به ترکیب خیابانهایش دست نزده بودند". پس از مسافرت به شهر سلماس و دیدن وضعیت غیرقابل تحملی که اهالی این شهرستان، مانند دیگر شهرستانهای آذربایجان، پیش‌از نهضت ۲۱ آذر با آن دست به گریبان بودند می‌نویسد: "این بی‌اعتنائی، آنهم نسبت بمقدرات یك شهری، آیا انسان را طرفدار انقلابیون‌آذربایجان نمی‌سازد؟". و بالاخره پس از این که هیئت ۸ روز تمام همه شهرهای بزرگ و کوچك آذربایجان را زیرپا می‌گذرانند و به تهران مراجعت می‌کنند به این نتیجه می‌رسد که: "از مشاهده عدم مراقبت دولت مرکزی به‌آذربایجان، ازدیدن احساسات ملی مردم تبریز نسبت به‌ایران، ازتذکرفتار خشونت آمیز بعضی ازمأمورین مرکز در ادوار گذشته، از جریحه دار بودن قلوب آنها اعتراف نمودم آذربایجان حق دارد برعلیه مظالم مرکز طغیان نماید". و همه اینها شمه‌ای بسیار ناچیز از جنایاتیست که رژیم طاغوتی شاهنشاهی در آذربایجان مرتکب شده بود وکار را به‌جائی رسانیده بود که‌کسانی که خود را "نمایندهٔ زمامداران تهران" می‌نامیدند مجبور به اعتراف به آن بودند. آری، "آذربایجان حق داشت علیه مظالم مرکز طغیان نماید" وقیام‌همگرد نیروی محرکه نهضت ۲۱ آذر را کارگران وروستائیان زحمتکش و تهیدست آذربایجان‌تشکیل‌میدادند روشنفکران مترقی ودمکرات امیال وآرزوهای خلق قهرمان پرور خود را بیان می‌کردند. آنها دست به دست‌زحمتکشان‌مستضعف پرچم‌افراشته ستارخان ها خیابانیها، حیدرعمواغلی‌ها، ارانی ها را پیش می‌بردند. علت اصلی پیروزی نهضت هم همین جنبه وسیع و عمیق مردمی وخلقی آن بود. عظمت آن "انقلاب روحی که در بین مردم... ازپیروجوان، مرد و زن، بچه وکلانسال بطورپیوسته بود" باعث تعجب وحیرت هیئت اعزامی از تهران‌شده بود. وسرهمه پیشرفتهائیکه در دوران کوتاه حکومت ملی آذربایجان به دست آمده‌بود نیزدرهمین شرکت فعال وکسترده همه طبقات واقشار زحمتکش، آزادیخواه، میهن پرست و دمکرات در جنبش انقلابی در راه آزادی واستقلال حق حاکمیت ملی وتمامیت ارضی ایران بود.

هیئت اعزامی مرکز که تقریبا پنج ماه پس ازپیروزی نهضت به آذربایجان‌آمده بود نتیجه بازدید خود را از شهر مرند زیرعنوان" یك شب در مرند بین‌دمکراتها شهری که بیش‌از ۲ (هزار) جمعیت ندارد در ظرف چند ماه دارای باشگاه، قرائتخانه، باغ ملی، باشگاه زنان، کلاسهای اکابر و بود جه منظم شهرداری‌شد" درروزنامه داد (۱۷ خرداد ۱۳۲۵) به رشته تحریردرآورد. هیئت بازدید خود ازسالن تأتر دولتی آذربایجان‌راچنین شرح می‌دهد: "سرهنگ علاء (عضوهیئت) که چند سفری‌همدراین ۲۰ سال به تبریز کرده بود گفت اینجا مزبله دانی بیش نبود! امیرلشکرطهماسبی خیال داشت سالون‌تأتری برای تبریز دراینجادرست کرده باشد ولی موفق‌نشد". وپس از تماشای تأترمی‌نویسد: "ماباخود گفتیم‌هنوز درتهران پایتخت کشور شاهنشاهی یك سالون تأتری که متناسب با مرکز ایران باشد نه دولت ونه شهرداری ونه صاحبان سرمایه هیچیك نساخته‌اند... درظرف پنج ماه در آذربایجان فعالیت ساختمانی واصلاحی باسرعت مخصوص پیشرفت نموده‌است". اما سالن تأتر تنها در شهر تبریز ایجاد نشده بود. هیئت مشاهدات خود درشهرستان خوی را زیر عنوان "اصلاحات اجتماعی واقتصادی شهرستان خوی. همکاری اهالی شهربایکدیگربرای خشکانیدن باطلاق، لوله کشی آب شهر، افتتاح سالون‌تأتر و دارالمساکین" در روزنامه داد به چاپ رساند. در این مقاله به ویژه چنین‌آمده‌است: "انجمن های ایالتی و شهرداری با یکدیگر همکاری می‌کنند. از جمله مسائلی راکه برای اصلاحات شهر در نظر گرفته‌اند فعالیتی است که برای خشکانیدن باطلاقها و (ازبین بردن) پشه‌مالاریا خود مردم اجرامی نمایند. همچنین ازجمله‌اصلاحات دیگر دراین شهرستان موضوع لوله کشی آب شهر است که باکمال سهولت تأمین نموده مراحل‌عملی آن را طی می‌کردند... همچنین دراین‌شهر دو ماهاست یك سالن تأتردر خیابان شهربانی افتتاح گردیده که گنجایش ۷۰۰ الی ۸۰۰ تماشاچی دارد ارکستر آن نیز بوسیله "سازمان جوانان‌وابسته به فرقه‌دمکرات" اداره‌می‌شود. برق شهر... از موتور برقی که در سیلوی شهر خوی نصب استبرای روشنائی شهراستفاده می‌شود...".

درنتیجه اصلاحات ارضی که درآذربایجان صورت گرفته بود متجاوز از یکمیلیون خانوار تهیدست روستائی صاحب زمین‌وآب شده‌بودند. اراضی متعلق به دولت (خالصجات دولتی) همچنین اراضی فئودالها ومالکان بزرگ وابسته به امپریالیسم که به

بقیه در صفحه ۸

بقیه از صفحه ۱

صلح و امنیت...

که تهدیدی مستقیم برای استقلال کشورهای منطقه و حاکمیت شان بر منابع ثروت خود می باشد، مواد پنجگانه طرح چیزی جز بیان خواست های اساسی مردم صلحدوست جهان نیست که می دانند جنگ بر سر منابع نفت، اگر درگیر شود، تنها به همین منطقه محدود نخواهد ماند و بسیار زود به یک جنگ سراسری و احتمالا هسته ای مبدل خواهد شد و از زندگی و تمدن بشر چندان چیزی بجا نخواهد گذاشت.

این طرح متضمن تعهداتی از سوی قدرت های جهانی است که از نظر حفظ صلح و تأمین استقلال واقعی در خور بررسی دقیق و پیگیری کشورهای منطقه می باشد. عمده ترین شرایطی که امروزه مردم این کشورها برای سازمان دادن حکومت های مستقل ملی و انتخاب آزادانه راه تکامل جامعه خویش بدان نیاز دارند در مواد پنجگانه آن به صراحت آمده است:

— عدم استعمال یا تهدید به استعمال زور علیه کشورهای خلیج فارس و عدم دخالت در امور داخلی آنها.

— احترام به مواضع غیرمتعهدی که کشورهای منطقه خلیج فارس اتخاذ کرده اند و نکشیدن آنها به دسته بندیهای نظامی با شارکت کشورهای صاحب قدرتهای هسته ای.

— احترام به حق حاکمیت کشورهای منطقه وحق آنها بر منابع طبیعی شان.

— هیچ نوع مانعی و یا تهدیدی در راه مبادلات تجارتی آزاد این منطقه و استفاده از راه های دریائی که این کشورها را با دیگر نقاط عالم مربوط می کند پدید نیاید.

— عدم تشکیل پایگاه های نظامی خارجی در منطقه خلیج فارس و جزایر مجاور و عدم استقرار سلاح هسته ای یا هرنوع سلاح کشتار دستجمعی در آنجا.

این طرح می تواند زمینه ای برای مذاکرات سازنده به منظور رفع تشنج در منطقه خلیج فارس باشد و، با شرکت برابر حقوق کشورهای این منطقه به امضای موافقت نامه ای منجر شود که در عین تأکید بر حاکمیت شان بر منابع طبیعی خود دسترسی کشورهای باختری را به نفت خلیج تضمین کند و موجبی برای صف آرایی نیروها و تهدید ها باقی نگذارد.

کاملا بجاست که جمهوری اسلامی ایران، با موضع غیرمتعهدی که اختیار کرده است و با تأکیدی که بر استقلال و حاکمیت ملی دارد، از این طرح استقبال کند، باشد که راه بر تبهکاری های حال و آینده امپریالیسم بسته شود.

بقیه از صفحه ۲

پیشدستی در وارد کردن...

شوروی اکنون آن قدرت را ندارند که با ضربت اول طرف خود را خلع سلاح نمایند و در آینده نزدیک هم چنین قدرتی نخواهند داشت. وی افزود ما حتی نمی توانیم امکانات طرف را برای وارد کردن ضربه دوم به شهرهای معینی هم که شده باشد نابود کنیم".

اما طرح شلزینگر هم فراموش نشد و به بایگانی سپرده نشد. البته در اواسط سالهای ۷۰ دیگر نامی از این طرح برده نمی شد، ولی آنرا برای فرصت مناسبی حفظ کردند، ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۸۰ این فرصت مناسب فرا رسید. در این روز کارتر رئیس جمهور آمریکا رهنمود شماره ۵۹ را امضاء نمود. این رهنمود مربوط به تصویب طرح "جنگ هسته ای محدود" بود. در این طرح نیز، هدف قرار دادن تأسیسات نظامی به منظور خلع سلاح طرف مخاصم ترجیح داده شده است.

کارتر در سال ۱۹۷۶ که نامزد ریاست جمهوری بود اعلام می کرد که اجرای طرح شلزینگر به احتمال وقوع جنگ اتمی می افزاید و در سال ۱۹۸۰ پس از امضای رهنمود مربوط به جنگ هسته ای محدود، مدعی شد که استراتژی جدیدی که وی تصویب نمود "ود یعه ایست در امر جلوگیری از تصادمات اتمی" در سال ۱۹۷۵ براون که مشاور نظامی رئیس جمهور بود با طرح "جنگ هسته ای محدود" مخالفت می کرد و در سال ۱۹۸۰ همان براون در مقام وزیر دفاع ایالات متحد آمریکا برای تصویب این طرح تلاش فراوان نمود.

در آغاز سال های ۷۰ ایالات متحد راکتهای خود را با ماسوره های کلاهکهای جدا شونده مجهز نمود. این اقدام به منزله افزایش نیروی استراتژیک آمریکا بصه میزان چند برابر بود. زیرا با کلاهک های جدا شونده هر راکت قادر است به جای یک هدف سه، ده و یا تعداد بیشتری آماج را نابود کند. اتحاد شوروی پیشنهاد نمود از تجهیز راکتها با این نوع کلاهک ها خودداری شود و چنین قراردادی در طرح پیمان سالت ۱— (پیمان محدود کردن سلاحهای استراتژیکی) گنجانده شود. واشنگتن این پیشنهاد شوروی را نپذیرفت و تصور می کرد بدینوسیله بتواند تناسب نیرو را به نفع خود تغییر دهد. شواهد دیگری نیز وجود دارد که ایالات متحد آمریکا از طرح "وارد کردن ضربت اول" امتناع نکرده است. و به همین علت است که واشنگتن پیشنهاد اتحاد شوروی را درباره قبول تعهد برای پیشدستی نکردن در استعمال سلاح هسته ای را نمی پذیرد. و تصویب پیمان سالت ۲ (محدود کردن سلاحهای استراتژیکی) را به تعویق می اندازد. همه این عوامل گواه آن است که در ایالات متحد آمریکا طرفداران استراتژی کاتون هنوز بسیارند. اما باید خاطرنشان نمود که اگر در گذشته یک چنین طرح هائی جنایتکارانه بود در دوران ما برابر است با خودکشی. هیچگونه استراتژی جنگ محدود" و هیچگونه طرح "وارد کردن ضربت اول به بیان "جان کندی" قادر نیست رمرا از نابودی و آسیب پذیری مصون بدارد، اما موجب نابودی دو کارتاژ خواهد شد.

۱— سلاح خاص بومیان جزایر اقیانوسیه است که وقتی آن را به طرف هدف پرتاب می کنند، به هدف نخورد دوباره به طرف پرتاب کننده برمی گردد و او می تواند آن را بگیرد.

بقیه از صفحه ۷

نهضت دموکراتیک ۲۱ آذر...

خصومت با خلق برخاسته به جنبش انقلابی خیانت کرده و از آذربایجان گریخته بودند رایگان بین دهقانان تقسیم شده بود. یکی از اعضای هیئت اعزامی از مرکز ملکی (مدیر روزنامه ستاره) پس از مسافرت به شهرها و دهات آذربایجان و بازدید وضع اراضی از نزدیک "گفت پس از این که در تهران شهرت داده بودند کلیه مالکین را از دهات آذربایجان بیرون کرده املاک آنها را بین رعایا قسمت کرده اند معلوم می شود دروغ است." برای این که روستائیان تهی دست که صاحب زمین شده بودند بتوانند کشاورزی آذربایجان را احیا کنند و امکان کشت و زرع داشته باشند و از لحاظ ابزار کار، بذر، آب و دیگر ضروریات تولید کشاورزی تأمین شوند "بانک فلاحت آذربایجان" تأسیس گردید و "شرکت ماشینهای آبیاری" تشکیل شد.

در رشته صنایع با احیا وگسترش کارخانه های موجود تأسیس کارخانه های جدید تصویب قانون کار مترقی و دمکراتیک، شرکت دادن کارگران در اداره کارخانه ها و موسسات صنعتی، بیکاری از بین برده شد و تولیدات آذربایجان گسترش یافت. تنها در یک کارخانه جدید جوراب بافی وکش بافی که به مبلغ یک میلیون وچهارصد هزار تومان برای فرقه دمکرات آذربایجان تمام شده بود متجاوز از ۵۰۰ دوشیزه جوان به کار مشغول شده بودند. هیئت اعزامی از مرکز می نویسد: "چیزی که خیلی در این کارخانه تماشائی بود رعایت کلیه احتیاجات کارگرها از حمام رستوران، باشگاه، زایشگاه زنها، اطاق بچه های شیرخوار کارگرها، اطاق خواب آنها، حتی اطاق اسباب بازی بچه های کارگرها بود که به بهترین وتکمیل ترین، طرزی آماده بود". این کارخانه یکی از ده ها موسسه تولیدی بود که حکومت ملی آذربایجان تأسیس کرده بود. اصلاحاتی که در رشته امور مالی و بانکداری صورت گرفته بود نه فقط خرابکاریهای مفسدین و رژیم طاغوتی شاهنشاهی (همه دارائی آذربایجان را مسدود کرده متجاوز از ۱۶ میلیون تومان پول مردم را از بانکهای آذربایجان خارج کرده بود) را خنثی کرد بلکه به تصدیق همگان "اعتبار اسهام خزانه آذربایجان دمکرات به قدری زیاد شد که هر ده ریالی در بازار تبریز یازده ریال خرید و فروش می شد". در نتیجه این اصلاحات بود که هزینه زندگی بطور متوسط در حدود ۴۰٪ تنزل کرد و سطح زندگی توده های مردم بالا رفت. در پی اصلاحات مترقی قانونگذاری کار به جائی رسید که به نوشته عمیدی نوری "در دادگستری آذربایجان مراجعات کیفری وحقوقی بقدری رو به تقلیل گذارده که انسان بیاد دادگستری سوئیس می افتد".

پیرامون اصلاحات بنیادی که در عرض مدت یک سال در آذربایجان صورت گرفت مقالات وکتاب ها نوشته شده است. اصلاحاتی به این وسعت و عمیق، در همه شئون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی، آن هم در مدتی چنان کوتاه بدون شرکت مستقیم و فعال همه قشرهای مردم ممکن نبوده ونیست. دستاوردهای تاریخی مردم آذربایجان که مورد اعتراف دوست ودشمن است نمی توانست خشم حیوانی ارتجاع شاهنشاهی و امپریالیستهای آمریکا و انگلیس را برنیانگیزد. این دستاوردها در حقیقت ضرباتی بود که بر بنیاد رژیم طاغوتی و سلطه امپریالیسم بر ایران وارد می شد. آنها همه نیروهای شیطانی خود را علیه این نهضت بسیج کرده بکار انداختند. در یک رویاروئی نابرابر نهضت ۲۱ آذر با وحشیگری بی نظیر گماشتگان امپریالیسم به خاک و خون کشیده شد. حمله مستقیم امپریالیسم وارتجاع شاهنشاهی سبب اصلی شکست نهضت بود. اما جنبش خلق در راه آزادی استقلال، دموکراسی و رفاه همگانی چیزی نیست که بتوان ریشه کن ساخت. تاریخ همه خلقهای جهان و از جمله تاریخ جنبش رهائی بخش ضد امپریالیستی مردم ایران این حقیقت تاریخی را با پیروزی انقلاب شکوهمند ایران به رهبری امام امت، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران خمینی بزرگ به وجهی بارز به اثبات رساند.

بقیه از صفحه ۵

برنامه های عمرانی در...

عمرانی نه درجهت منافع ایران بلکه درجهت منافع امپریالیستها بوده است. به عنوان مثال:

— بزرگترین پالایشگاه ما، پالایشگاه آبادان، از همه طرف، از خشکی و دریا در تیررس است.

— بزرگترین پایگاه های نظامی مانظیر چاه بهار و امیدیه در تیررس دشمن بوده و دسترسی دشمن به آنها از دسترسی خود ما سهل تر است.

— پروژه عظیم چند مرحله ای ایجاد کشاورزی مکانیزه در جنوب که احداث چند لوله آبرسانی سراسری در سواحل خلیج فارس به قطر ۱۶۵ سانتیمتر و نزدیک به بیست آب شیرین کن و تاسیسات آبیاری وسیع و پر خرجی را شامل میشده است، در قدم اول برای تامین تدارکات "ارتش شاهنشاهی" ودر مرحله بعدی برای رفع نیازهای ارتش های گروهبندی نظامی سنتو بوده است.

توضیح بیشتر در جزئیات این به اصطلاح "طرح های عمرانی" موضوع مقاله دیگری در آینده خواهد بود که یکی از دوستان متخصص تهیه خواهد کرد.

بقیه از صفحه ۳

قتل عام در...

کارشان می فرستاد. اما آنها دیگر به ستاد خود برنمی گشتند. گاردها آنها را به بیابان ها می بردند وتا سرحد مرگ شکنجه می دادند.

برای گروه سوم یک فریاد دردناک و یک واژه ملتمسانه کافی بود که بعنوان محرک شناسائی و بیدرنگ اعدام شوند. گاردها با دقت حالت چهره کارگران را تحت نظر داشتند. اگر در چهره کسی آثار درد یا خشم نمایان می گشت به قصد کشت کتک می خورد. بدیهی است که عده زیادی از افراد از تنبیه در این شرایط می ترسیدند پس از این کشتارهای علنی بازده کارها بیشتر و شکایات کمتر می شد. این تنها نتیجه سیاسی بود که آنگ کارلوئو می توانست در کمون ها به دست آورد. او موفق شده بود آگاهی بخشی از افراد را که سابقا صاحب عقیده ای بودند، تنزل دهد وبا خود موافق سازد وآنها را به عروسکهای مطیع خیمه شب بازی بدل کند. اواین کامیابی را مدیون خود نیست، مدیون اسلوبی است که از نمونه بزرگ کمون توده ای چین مائوئیست به ارمغان آمد.

ادامه دارد

تصحیح

در مقاله "عقلی و غیرعقلی" شماره گذشته اتحاد مردم، صفحه ۵، سطر ۱۲، جمله را به ترتیب زیر اصلاح فرمائید.

"غیرعقلی بودن بیرون می آید"

شرکت فعال در جنگ عادلانه برضد دولت متجاوز عراق یک وظیفه انقلابی است!

"اتحاد مردم"
صاحب امتیاز و مدیرمسئول:
محمود اعتمادزاده (م. ا. به آذین)
سردبیر: محمد تقی برومند
آدرس: خیابان سزاوار شماره ۱۸۹۵
تلفن: ۶۴۴۳۸۴